

نتیجہ
اسلامی
تعمیر

لحمه الى
بهدیه از اسرار
در تاریخ
۷۰



۱۹۲۴۱۷

۱۶

Table with multiple columns containing numerical data, likely a ledger or inventory list.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: صیغ العقود
مؤلف: ملا علی القزوینی
مترجم:
شماره قفسه:
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۹۲۴۱۷

Table with handwritten text and numbers, possibly a continuation of the ledger or a separate record.

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

اصول
مترجم
۷۰



۱۹۲۴۱۷

۷۰

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۹۲۴۱۷

کتاب: صیغ العقود

مؤلف: ملا علی القزوینی

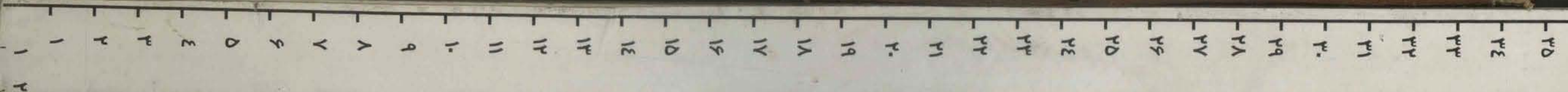
مترجم:

شماره قفسه:

۸۰۹۵۱

۱۳۶۵

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰



فرد
دوستان
از شاهنشاهی
بیتواند که گفاده اول
ده آه و بیست سینه اشکال
انزای اینکه قدر محقق در حوائج امان
اورن غیر امام بود و ایستادم تم آفت که غیر
این دو نفر خواست داشت و خواه داشته
کفایت
افزون و آقا
و چهار خان
عالم اسلام که
امام با سید امام
بروه باشد که در پیش
امام اسلام می دانند به
نایب خود و بزرگواران
حاکم عرف و بزرگان علم
عاشق طاه و بر این شرط است
که غیر دو نفر فرزند گشته یکسال
اولک به بند و در نوزاد شده انهارا
شهر از قندهار که کجاست که از امان
و این دو شرط در اینجا شرط است و حق
انیت که از آن بارشده و حیث است
عصره اندک از آن دامان مشرفی
اولک و امان هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است
از هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است
از هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است

نیز امان دادن کفار و حربی جان بر است و اگر نه حلفا بلکه مثل اهل فتنه که چون بی
اهل با دیه که خدیجه باشد و در غیر فتنه اند و نه اهل فتنه اند که کفر از آنجا
انما انام هم بهر هم مصلحت بدانند امان نبویند و هر مسلمانی از پادشاه و
و عین مینویسد که کفار و اذن دهد که بدار اسلام بشارت بخار و سیاحت
بیانند و با ابویست که اذن داده است خان مال عین ایتان محفوظ است
کفار و با که با پادشاه ماذون در توقف در اسلام فرموده اند ایتان از هیچ
و چه جان بر نیست بلکه خرام و من نکشند است و بلکه شرفان خیر است و ایتان
انت که بر روی مشبه شود و ملوک اهل اسلام از اید بقرین کند که وقت ایتان از
خواهند کرد و با کمان کند مثل غیر کمان اینکه از غنیمت با مال احد سفین ایت
نکرده است بشارت بداد اسلام نباید و با فاضل ناصر و کساری میمانند
اینها که هر که لایق غیرند ایتان از ایت میکنند که با بدار اسلام میمانند
بیت ایت ایتان حرام و مال و جان عین ایتان محفوظ خواهد بود و ایتان جمع
بوطن خود نمایند و عکس آن نیز چنین است یعنی اگر امان کفار و ایتان
مسلمانان داخل دار الحرب نبویند بران مسلمان حرام است و ایتان از
جان و مال و عین و خراج و خیار ایتان نیز مینویسد ضایع نباید و پادشاه و مردم
از هر دو مسئله عطف کند و اندک در داد اسلام هر چه با امانت کفار بداد
که با اذن پادشاه اسلام آمدند و با امانت که امانت ایتان میکنند و بلا کفر

فرد
دوستان
از شاهنشاهی
بیتواند که گفاده اول
ده آه و بیست سینه اشکال
انزای اینکه قدر محقق در حوائج امان
اورن غیر امام بود و ایستادم تم آفت که غیر
این دو نفر خواست داشت و خواه داشته
کفایت
افزون و آقا
و چهار خان
عالم اسلام که
امام با سید امام
بروه باشد که در پیش
امام اسلام می دانند به
نایب خود و بزرگواران
حاکم عرف و بزرگان علم
عاشق طاه و بر این شرط است
که غیر دو نفر فرزند گشته یکسال
اولک به بند و در نوزاد شده انهارا
شهر از قندهار که کجاست که از امان
و این دو شرط در اینجا شرط است و حق
انیت که از آن بارشده و حیث است
عصره اندک از آن دامان مشرفی
اولک و امان هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است
از هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است

فرد
دوستان
از شاهنشاهی
بیتواند که گفاده اول
ده آه و بیست سینه اشکال
انزای اینکه قدر محقق در حوائج امان
اورن غیر امام بود و ایستادم تم آفت که غیر
این دو نفر خواست داشت و خواه داشته
کفایت
افزون و آقا
و چهار خان
عالم اسلام که
امام با سید امام
بروه باشد که در پیش
امام اسلام می دانند به
نایب خود و بزرگواران
حاکم عرف و بزرگان علم
عاشق طاه و بر این شرط است
که غیر دو نفر فرزند گشته یکسال
اولک به بند و در نوزاد شده انهارا
شهر از قندهار که کجاست که از امان
و این دو شرط در اینجا شرط است و حق
انیت که از آن بارشده و حیث است
عصره اندک از آن دامان مشرفی
اولک و امان هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است
از هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است

میرند چنانکه برایشان بنمایند که اهل اموال نیز بر سر می نمایند
بلی اهل اونداد و بلاد اسلام اخراج نیست نه امان نه قوا و نه لغات
مبنیان کرد بلکه واجب است که امانت بجهت تمام بشر بمانند با ایتان کند
اگر مرتد و ظمی باشند و با کفر نماید اگر مرتد و ظمی مرتد و مرتد و مرتد باشند
و اما اهل سنت پس سبب برکت شهادتین در حکم اسلام است که دفاع ایتان واجب
اگر قصد جان یا مال یا نفسی نمایند مثل طایفه ترک گشته و اگر در هنگام دفاع
قتال اموال ایتان بدست عسکر اسلام بیفتند پس اگر معلوم باشد که بجهت و یا
خوارج و یا ناصبی که عدالت اهل بیت علیه السلام را دارند که در هنگام دفاع
است هم چنانکه هر چه در دار کفر عین است و در بداد امان تمام نماید و بی با
دور و جنگ نیز چنین است پس باید تسلیم بجهت امانت و از بجهت اصلاح
بداد ایتان بر کرد و اندک ناشوق عسکر اسلام بردفاع از طغیان با در نشود
و اگر معلوم نباشد که بجهت ناصبه هستند پس مشکل میشود چه عسکر اسلام را
مبشوقیم که اصلا اجتناب از اموال ایتان میکنند بلکه هر چه بد ایتان
افتد مباد و ند و مسلمانی از ایتان ایتان بنمایند پس علاج قوی با بجهت
بدون اذن و تصرف و از با امانت نیز که بجهت مینویسد و بجهت شروع
باشند آنها را حلال نماید پس **عقود لازم بر بیع است**
بدانکه بیع بر هشت قسم است نیز که بعد از آن باجل که ملاخطه با بیع

فرد
دوستان
از شاهنشاهی
بیتواند که گفاده اول
ده آه و بیست سینه اشکال
انزای اینکه قدر محقق در حوائج امان
اورن غیر امام بود و ایستادم تم آفت که غیر
این دو نفر خواست داشت و خواه داشته
کفایت
افزون و آقا
و چهار خان
عالم اسلام که
امام با سید امام
بروه باشد که در پیش
امام اسلام می دانند به
نایب خود و بزرگواران
حاکم عرف و بزرگان علم
عاشق طاه و بر این شرط است
که غیر دو نفر فرزند گشته یکسال
اولک به بند و در نوزاد شده انهارا
شهر از قندهار که کجاست که از امان
و این دو شرط در اینجا شرط است و حق
انیت که از آن بارشده و حیث است
عصره اندک از آن دامان مشرفی
اولک و امان هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است
از هر چه باشد امانت کردن
باید که در حدیثی مذکور است که از آن است

باب اول

تفاوت در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

اول... دوم... سوم... چهارم... پنجم... ششم... هفتم... هشتم... نهم... دهم...

در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

عقود

عقود است... عقود است... عقود است...

عقود است... عقود است... عقود است...

عقود است... عقود است... عقود است...

عقود است... عقود است... عقود است...

در اقسام است... در اقسام است... در اقسام است...

طلب اول

است که در کتب معتبره و مشهوره و کتب معتبره و مشهوره و کتب معتبره و مشهوره...

کرده باشد که از حق مطالبه خصام نماید و هر چه چنان است از برای آنها مقبول و مقبوضه و موانع آنها که کفاله آنها نیز خارج است...

باجتبات است که کفاله را از حق مطالبه خصام نماید و هر چه چنان است...

کتابت شده است از تفهیم بعضی کتب کلامی و فقهی و اصولی و عقایدی و کتب معتبره و مشهوره...

عقود لازمه

است و در کتب معتبره و مشهوره و کتب معتبره و مشهوره...

انکه مثل موت که کفاله باطل و معتبره و کفاله واجب و مقبول است...

که ضمانت نیز مکروه نباشد هشتم از عقود مفصله و مصالح است...

صبر نماید تا اینکه مانع زایل شود و اگر زایل نشد تا مکفول وفات نمود کفالت باطل است...

است که در کتب معتبره و مشهوره و کتب معتبره و مشهوره...

کتابت شده است از تفهیم بعضی کتب کلامی و فقهی و اصولی و عقایدی و کتب معتبره و مشهوره...

باب اول

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

مضامین است...
و قول صاحب معنی...
خالتک معنی...
نیز بنا بر این است...
و مفسران اصل...
پس باید معنی...
و اخبار و مانند...
و اگر متلا در...
کرد و در اخبار...
و باید معنی...
شود و باید...
است که در...
خارجی میدانند...
در این معنی...
کردن از قبیل...
که سایر معانی...

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

عقود لازم

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

اینکه فصل گذشت...
اینکه بنا بر این...
انکه بنا بر این...
منابع و اخبار...
و نیز اخبار...
اینها را تا...
صالحک عرف...
این مبلغ...
گذشت چون...
مورد نبود...
کرد و در...
فصل که...
عقود این...
فصل کردن...
هم چنانکه...
نکردم که...
نوشته فلان...

بگویند که در این کتاب...
مفسرین در این کتاب...
در بیان معنی این کلمات...

و مانند آنها از زین شامل شود هم چنانکه بقصد لا کثرت و چون که بخاری بود کثرت
مردن و عفو و اغماز است پس از هر دو مضامین احکامات و عفو از آنست که در
هر دو جانب است در بعضی خصوص و در بعضی خصوص و مصالح در بعضی
بالبیناه است هر یک که اول گفت و مصالح است آنکه در بعضی مصالح و عفو که اول
میدهد و مصالح عفو تا بعد میدهد و مصالح بیکت و بعد از آن عفو نیز میشود گفت
هم چنانکه علامه مخدوم در قواعد استعمال فرموده و فائدی باء کلمه ذکر چنانست
و اگر اصل عفو است که معنی بخاورد است که معنی کثرت است و عفو نیز معنی من
است و اینها اگر چه معنی حیثی آنها را خواستیم نیز میگویم بلکه اولی که ما
بخاورد و صیغه لا در نیاید نظر اینکه اصل عفو الفاظ صیغه لا در بخاورد است
مگر دلیل از اجماع و غیره بخاورد تمام شود هم چنانکه در اینجا شده است پس اگر معنی
حیثی علی را قصد کند بعضی چیزین بشود که کثرت هم چنانکه میگویند فاعل کثرت
سبب است و با بر سر اجماع که اشاره باشد باینکه از او است بر داشته و منتقل
کردم و در بعضی صیغه ها که کثرت و ابدا که کثرت علی را میفهم است و نه او می
از بعضی عین معنی کثرت از این معنی بخاورد عفو و بخاورد است بعوض ضابطت
سألتک بگویم و ما نقلت لیکت پس چنانست که سألک را در کثرت
و فسر ضابطت هم خواند و اگر بعوض باشد چیزی که در ضابطت عفو و ضابطت
معنی کثرت کردم بخاورد این ضابطت که در بعضی عفو و در بعضی عفو و کثرت
صیغه کثرت کردم بخاورد این ضابطت که در بعضی عفو و در بعضی عفو و کثرت

در این صیغه ها که کثرت را میفهم است و نه او می

المصلحة عن هذا التام بعضه و لو كثر في نوازها من غير ان يقال
بموجوده و ان وقت که بعضی ضابطه را و همه شود و اگر بنا بر عفو باید
بسیه فاعل شود اما غایب عفو چنانست که اصل عفو از عفو
لا من غير ان يقال است منتهى الفاء بعوضه حرکت هم و نیز خواننده اند
و ما خواند است از هر که بعوضه فاعل است و اسم مصدر است معنی اجرت
بعضی که با جرمه است و صد اجرت از این فعل است چنانکه کاه بوقه معنی بخاورد
که مصدری بخاورد است نه خارج از این فعل و مخصوص خلاف است
عفو است زیرا که اگر اینها صد اجرت از اجماع عامه و خاصه و در شرح افور
اجازت تعلق با عفو که در بعضی چیزین بخاورد و از خانه و بخاورد و در
منفعت عوضی که هات بخاورد شخص را بخاورد و مقابله در میان است
بنا بر اجماع و کثرت است و در عفو و در عفو و در عفو و در عفو و در عفو
آمر است که در در اسلام فقیه عوضین هر دو حرام است و بخاورد و هر که دارد
منافع از آن و صیغه و منفعت اجرت و در و با چیزی بعین شرط است
معظم عفو بعوضه جرمه را نفع شود یعنی آنچه که اجرت و زاید و کمی است بخاورد
باید بعین شود مثل بیع و صیغه بخاورد بخاورد ضابطه صفت و قبول از جرمه
عوض او را بوجود میگرداند و بخاورد و در آن امر و مگر میگویند چیزی صانع
میگوید اجرت فاعله الذواته بالبيع المعلوم بعین من ماز و اذکار خود میگویند
است و این صیغه ها که کثرت را میفهم است و نه او می

در این صیغه ها که کثرت را میفهم است و نه او می

اول
در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

لفظی نیست و این قول ضعیف است و همینکه صیغه فراموش شد عمل بخیر است
هر چند که صلاح دانند و از منبر منع نماید و جایز است که در بعضی عقد شرط
کنند و معنی مثل کند و وجوه مانند آنها را هم چنین نشان بر این مثل اینکه در طایع ملک
دفعه بدهد و مانند آنها را هم چنین جایز است شرط کند و در بعضی عقد با عقد
دیگر مریع و عمل و همین و با آن در درجه آنست و معنی مانند آنها را اما همه یکبار باید
بمعنی معنی نمایند که غرض نداشته باشند مثل اینکه در غیر معنی نمایند یا بشما که بفلا
قد قامت باشند چنانکه در رسم فرموده اند در رساله علیحد و نوشتند و فصلی است که در
عمله را که بهار یا پاییز باشد و همین را از چه خوب چندین باشد و باور کند که با او
و ملک در کج و از هفت و مانند آنها را و چند خور و و بیچ و فدا و با بر نیند و اگر صیغه
بقره یا بقره و یا بر زبان خود نشان بخوندند و از عیال فاسد میشود و هر چه در باب
از ایشان میگردد حرام و هر چه ایشان در زمین بکارند و یا میکنند از عیال عیال
و وضو و غیره یا حرام و باطل خواهد شد زیرا که اجزاء اما می است که ما خود می
فاسد خراست پس اگر بپذیرد رعیت باشند چنانکه در ولایت حاکم است و چون صلح
از اوست و بجز باب حرم نیست بلکه اجرت نیز باید از رعیت بکشد و بجز رعیت نیست
کنند و وجوه مانند آنها را و اگر از او باب است مجموع حاصل از او است و رعیت
اجرت بگذری خود را از او باب مطالبه نماید اگر او را کرده باشد که در این باب
و معنی نماید و اکثر اینها را اعلامه فرمودند که در هر بابی و در هر بابی

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

در بیان این که در این کتاب
مباحات و مکروهات و حرامات
و غیره را در هر باب
در هر باب در هر باب
در هر باب در هر باب

۳۶ در ضمن المقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد
 جنبایع میگوید سابقاً علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 نمودن خادمان این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 بگوید بیک الشافعات علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 دادن و تریب نمودن این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 خالصه می شود و غیره اما نمانده اند و عمل بر حوم در کتاب مذکور غایب است و سابقاً
 و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء حاصل می شود و در فواید استیفاء
 از این جنس و مورد و اولی خارج از صفات دیگر که صلح عقیدت متقل بلکه
 عقیدت معك عقیدت الشافعات بنویسد و ذکره بخوبی فرموده و او قطعاً این نیز که
 خرد از عقیدت نایع عقیدت عقیدت که در ششم با فواید منافات از آن امری از لغو و با عقید
 اصطلاحی که اینجا قبول بانها از لغو است زیرا که اینجا قبول کردیم با فواید
 فواید منافات از اینها ندارد و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 منافات می تواند شد و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 که در مورد و جواب اینها با فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 هم چنانکه در کج خواهد آمد و همینکه عقیدت منافات نام اینجا حدیثی از آن خواهد
 بر عامل لازم می شود و اینجا مقدمه عمل است از فواید استیفاء و فواید استیفاء
 انکس اینها می شود و نه در فواید و فواید استیفاء منافات از آن خواهد

صیغها

اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 که در مورد و جواب اینها با فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 هم چنانکه در کج خواهد آمد و همینکه عقیدت منافات نام اینجا حدیثی از آن خواهد

چون
 در ضمن مقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد

در ضمن مقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد
 جنبایع میگوید سابقاً علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 نمودن خادمان این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 بگوید بیک الشافعات علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 دادن و تریب نمودن این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 خالصه می شود و غیره اما نمانده اند و عمل بر حوم در کتاب مذکور غایب است و سابقاً
 و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء حاصل می شود و در فواید استیفاء
 از این جنس و مورد و اولی خارج از صفات دیگر که صلح عقیدت متقل بلکه
 عقیدت معك عقیدت الشافعات بنویسد و ذکره بخوبی فرموده و او قطعاً این نیز که
 خرد از عقیدت نایع عقیدت عقیدت که در ششم با فواید منافات از آن امری از لغو و با عقید
 اصطلاحی که اینجا قبول بانها از لغو است زیرا که اینجا قبول کردیم با فواید
 فواید منافات از اینها ندارد و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 منافات می تواند شد و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 که در مورد و جواب اینها با فواید استیفاء است که از فواید استیفاء
 هم چنانکه در کج خواهد آمد و همینکه عقیدت منافات نام اینجا حدیثی از آن خواهد
 بر عامل لازم می شود و اینجا مقدمه عمل است از فواید استیفاء و فواید استیفاء
 انکس اینها می شود و نه در فواید و فواید استیفاء منافات از آن خواهد

در ضمن مقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد
 جنبایع میگوید سابقاً علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 نمودن خادمان این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 بگوید بیک الشافعات علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 دادن و تریب نمودن این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 خالصه می شود و غیره اما نمانده اند و عمل بر حوم در کتاب مذکور غایب است و سابقاً
 و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء حاصل می شود و در فواید استیفاء
 از این جنس و مورد و اولی خارج از صفات دیگر که صلح عقیدت متقل بلکه
 عقیدت معك عقیدت الشافعات بنویسد و ذکره بخوبی فرموده و او قطعاً این نیز که
 خرد از عقیدت نایع عقیدت عقیدت که در ششم با فواید منافات از آن امری از لغو و با عقید

عبارت در این کتاب
 در ضمن مقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد
 جنبایع میگوید سابقاً علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 نمودن خادمان این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 بگوید بیک الشافعات علی هذه الاشیاء من جنس من جنس فی باب اول و غیره
 دادن و تریب نمودن این رخها را بنویسند که حاصل اینها که از فواید استیفاء حاصل می شود
 خالصه می شود و غیره اما نمانده اند و عمل بر حوم در کتاب مذکور غایب است و سابقاً
 و اینها از فواید استیفاء است که از فواید استیفاء حاصل می شود و در فواید استیفاء
 از این جنس و مورد و اولی خارج از صفات دیگر که صلح عقیدت متقل بلکه
 عقیدت معك عقیدت الشافعات بنویسد و ذکره بخوبی فرموده و او قطعاً این نیز که
 خرد از عقیدت نایع عقیدت عقیدت که در ششم با فواید منافات از آن امری از لغو و با عقید

چون
 در ضمن مقدّمین شود به تسمی که موعظ غرض رفع شود چنانکه در آخر بر نویسد

عقود لافند

Handwritten marginal notes on the left side of the top page, including the title 'عقود لافند'.

والا فلا و جايزت شرط کند که اگر عقب نماند مال بدهد این را بجا و سبق
در زمانه تصرف می شود که مجموع ایشان دو قسم دفع بر ندهد و یا زنده بپسندد لکن
این وجه تمیز است و مشهور است که در وجه تمیز طر و دو نوع است که اول آنست که
بشرایع بجهل نیز صحیح است و قمار نیست بلکه اگر عوض از برای آنچه که حلال
نماند قرار دهند باطل است و هم چنین است اگر از برای لایح و غیره دهند زیرا که
فایده این عمل بجز بهر وجه است بر تقدیم صنعت سوار و مسبق برداشتن و یا فایده
دو این مورد نیز پیشوند و بجز عوض از برای سابق و لاحق است فایده اینست که
نزد و وسط و در هر حال بدان که با شدیم تعین سابق و علیه است بجز
اگر صنعت را بر و آب مطلق بخوانند باطل است هفتم نشانی از دو حیوان است
در احتمال بقول و حقوق پس اگر یک چنان ضعیف باشد که بقدر سبقت بخوانند
کرد صنعت باطل است هشتم نشانی از دو حیوان است در نوعی که در اینها باطل
لکن قائم نشود و باقیات مثل سابقه باید نمود پس اگر یکی از اینها سابقه نماند باطل است
نهمین نوعی که چنانکه سابقه و مذکور و باقیات و صنعت نیز شرط مثل اینکه
باشد از برای آب و غیره و ترک نشی و باقیات و سابقه یا باقیات سابقه و باقیات
است شرایط است بلکه خلافی در وقت است تمام کردن هر دو است بلکه فقیر
اگر یک را پیش برده باشند و دیگری را بعد از او یا بر قصد که ببینند یا مریضی را یا
باطل است باقیات باقیات و باقیات و باقیات باقیات باقیات باقیات باقیات باقیات

Handwritten marginal notes on the right side of the top page.

Handwritten marginal notes at the bottom of the top page.

باب اول

Handwritten marginal notes on the left side of the bottom page.

و در کار و اشکالات ظاهر علم جواز است زیرا که نادر است و در علم او را شواهد است
سبب و غیر اینها مثل و دلیل از میان بر نماند و در آنکه گفتند که گفتی که در جلد
انداختن قریح خورشید و کارد و دیگران نشان کما و عرفان سکار و وسایط
اینها صحیح است و باجماع نیز هست اشکالات ظاهر عدم حرمت و لکن کجاست
ولکن عوضی است که هر چه در وقت نقد و مسافرت و اینهاست که وجه نماند باشد
و ابتدای و انتهای او را چنان تعیین نمایند که غرضی بجای که تفاوتی در تعیین
نماند هم تعیین عوض است که مال است و با شرطی که نامش را یکدم وجود ندارد
عین و غیر بحدی بی غرض و در وقت تجزیه و غنای و عده و مدت و از این
تعیین نمایند لکن چنان است که عوض ظاهر و بدهند یا بگویند یا بگویند یا بگویند
و با اتمام و بجهت مال سابق که سهم بسبب الله زکوة و خارج از رضی و حقوق
الصنوع است بدهند و بجز جواز است مثل صلح مابین دو عوض از برای سابق
قرار دهند یا از برای و با حلال یا از برای محلل فقط محلل شخصی است که در وقت
مناقبین افتد و کوبند و در وقت که اگر پیش از اینها ما جز شرط است که اگر باقی
حسب شرط بر آرد و اگر آنها پیش برسد و عوض نمیدهد و از محلل کوبند یا بگویند
اگر او نباشد سابقه شمار میشود زیرا که یکی از آنها سابقه برود و دیگری بجا آرد اما
محلل پس تعیین و تعیین از دیگران و با مناقب است که اگر در ضمن عقد شرط کنند یا
یکدیگر که مجموع عوض یا بعضی تعیینی از آن محلل باشد اگر سبقت بگیرد چنان است
Handwritten marginal notes on the right side of the bottom page.

Handwritten marginal notes at the bottom of the bottom page.

باب اول

در بیان این که هر چه در این کتاب است...

در بیان این که هر چه در این کتاب است...

در بیان این که هر چه در این کتاب است...

کصفاء فباطل است مگر اولی اینها یعنی بخوندن افعال ایشان...

پس

در بیان این که هر چه در این کتاب است...

پس خواهی است که معلوم میشود مثل حاله و در بخندن افعال...

در بیان این که هر چه در این کتاب است...

فاب اول

فاب اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد...

فاب اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد... در اینجا نیز ذکر کرده اند و در این مقوله تا عمل تمام شود...

فاب اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد...

فاب اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد... در اینجا نیز ذکر کرده اند و در این مقوله تا عمل تمام شود...

عقوله اول

عقوله اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد...

عقوله اول در اول جمله اول و اگر جمله اول مقوله اول باشد... در اینجا نیز ذکر کرده اند و در این مقوله تا عمل تمام شود...

باب اول

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

عقود نکاحیه

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

در بیان نکاح و طلاق و مهر و نفقه و غیره... این کتاب در بیان کلیات و جزئیات این امور است...

توضیح در بیان این کلمات
در این باب در بیان این کلمات
در این باب در بیان این کلمات
در این باب در بیان این کلمات

متن اصلی در این باب در بیان این کلمات
متن اصلی در این باب در بیان این کلمات
متن اصلی در این باب در بیان این کلمات
متن اصلی در این باب در بیان این کلمات

توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات

بنای این کلمات در بیان این کلمات
بنای این کلمات در بیان این کلمات
بنای این کلمات در بیان این کلمات
بنای این کلمات در بیان این کلمات

توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات
توضیح در بیان این کلمات

در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب

اینست که در این کتاب
اینست که در این کتاب
اینست که در این کتاب

و امی و از جمله حضرات رسول خداست هم چنانکه در چند جلد حضرت امام جعفر
صاحب علیه السلام در جواب سوال از منعه فرموده است از آنکه در لاجل المسلم
ان یخرج من الدنیا وقد یصیب علیه خلقه من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله
له یصیبها فقلت فیها تمتع رسول الله ص قال نعم و فرقه هذه الیه و انزل الله فی ال
بعض من فیه یعنی بدینست که هر آنکه از مردمان که در دنیا بمانند
برود و حال آنکه بایمانده باشد بر او یکحضرت از فضائل رسول خدا صلی الله علیه
و آله که بخاری بناورده باشد و او که عیض کردیم پس با منعه کرد رسول خدا ص
فرمود بلی از آنکه در دنیا ماند و او که بیغیر بیغیر بهانه جز بیغیر بیغیر بیغیر
فرمود از آنکه در دنیا ماند و او که بیغیر بیغیر بهانه جز بیغیر بیغیر بیغیر
نا بر علیه السلام بناورده فرموده باین قسم که رسول خدا ص از آنکه در دنیا ماند
بعضی از آن که حضرت مطلع شد و منعه نمود از حضرت را با فحاشی پس از حضرت و فرمود
که این نکاح است با اجل و اینست زینها و لکن آنرا از برای وجه دیگر حضرت
گفت و در روز قاری همین است که امام جعفر صاحب علیه السلام از شخص انفقون
دارد و همان حضرت فرموده است که خلق میکنند خداوند عالم از هر قطعه
مرد منع کننده هفتاد و مملکت که استغفار میکنند از برای او و نادر و زیادت
و لعنت میکنند متجنبان و بر آنچه معنی متجنب دوری کننده است این معنی
صفت است بر کسی که جهل بدانند و لکن در مدت عمر نکرده باشد که بواسطه

بر آنکه

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب

بر آنکه اسباب نجابت با بر آن کار کننده می در حدیث دیگر همان نجابت و فرموده که
خداوند عالم شکر از بر استیجاب ما خرام کرده و بعضی از آنها منعه از احلال فرموده و
امنع کردن بر کبر و اذن و در حدیث دیگر فرموده که در دنیا ماند مگر و آنست که
مگر و در حدیث دیگر فرموده که در دنیا ماند مگر و آنست که
با چو سینه باشد پس منع کردن در خراب و زبان نوبه اینست طایفه نجابت است
عقد است و اینها از برای هر مسلمی حرام و باطل است غیر اینها از کفایت است
و خوارج و نواصیب جسمه و ماله و در هر چه و فاندانها پس هر چه با منعه تمام
هر دو بر مسلمی حرام است و لکن در امامت بعضی در امامتند نه منع در حال
و در عقده امی بدانکه در آن منعها راست و روح و وجه صدا و اگر چه
بک گفت کلمه باشد هم چنانکه از امام جعفر صاحب علیه السلام روایت شده و فرمود
اگر چه بکاعت باشد و بعضی از آنها با بدعی از عقده بقیه بک در نکاح گذشت
بشود پس در وجه بگوید معتقد بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه
نفس خود را بیکد و با بیکاه و در فواید علامه با و از داخل صدان کرده و این
بهمان زعمی است زیرا که صداد و این چاه عیض است در نکاح اتم خصوص شود و در
بگوید بکالت التبع بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه
بکدریم با بیکاه و بکالت المنع نیز نجابت است بلکه او است زیرا که منعه هم
صدانست معنی هم بر در آن است و بکالت المنع بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه

صیغه شرطی

در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب

باب دوم
 در بیان امانت و نحوه آن
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

مفروض بود که من شرط امانت است که مال امانت در تصرف امانتگذار باشد و در تصرف امانت گیرنده
 باشد و من شرط امانت است که امانت بوجه امانت باشد و نه بوجه وصیفت و من شرط امانت است که امانت
 بقصد امانت باشد و نه بقصد غیر آن و من شرط امانت است که امانت بر مال مملوکی باشد و نه بر مال غیر
 مملوکی و من شرط امانت است که امانت بر مال غیر نسیء باشد و نه بر مال نسیء و من شرط امانت است که امانت
 بر مال غیر منقول باشد و نه بر مال منقول و من شرط امانت است که امانت بر مال غیر متصرفه باشد و نه بر مال
 متصرفه و من شرط امانت است که امانت بر مال غیر مستعمل باشد و نه بر مال مستعمل و من شرط امانت است که امانت
 بر مال غیر فاسد باشد و نه بر مال فاسد و من شرط امانت است که امانت بر مال غیر ناقص باشد و نه بر مال ناقص

فقط در امانت و نحوه آن
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...
 در بیان امانت و نحوه آن...

این سخن در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

نات و ستم در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

که خود محافظت نماید در هنگام وفات بقا در وصیت کند که بخواهد
و اگر بافته نشود در مقام نماید و آنچه میداند نماید **عقوب جانین**
غایب قرابت بتجدید بانه منسوب بفانز که خوشتر است و عاوانست
چون عقوب جانین است که مالک از مالکش بخواند از برای اینکه اشفاق او بر غیر مرد
از اشفاق در عاوانه اغراض است نه خویش مثل اینکه خانه را عاوانه کند از برای کسی
غایب کند از برای سوار شدن با یک کس که در خانه باشد مثل اینکه با غیر عاوانه کند
برای خوردن بیوه و نیاز و غیره نماید کند از برای غیر ضرورت از برای خود شرع است
چون محله از برای جهانبند بخواند خود در بلکه بخواهد نامت بکاران نیز
اگر چه ناجرت نباشد و گویند بیز از برای خوردن نیز تا که این در ناچار است
و حال آنکه جوهر تلف نشود عرض فکر که چون ترک شیعه ای نیست که معیر گوید
اعتراف هذا المال بعتی غایب را دم بنویس مال را که عین از با مال است که در وقت
اعتراف خشنود و مالک شود پس معیر گوید قبلت العاوانه یعنی غایب و نکرده
این مال را که عاوانه اشراحتا فظنا بهم منافع اعراضی بر مالک با نبرد و اینچنین
هر نظری که دلال بر مدعی کند که از آنست بر پیشوا که معیر گوید که بعد از آنکه
غالب است معیر گوید فلان کتاب شما را بخوشم مطالعه کنم پس معیر گوید بر نیاز
و نام گوید بر غیر خراج است که قبول فعلی کاف است بر معجز ذرات غایب متحقق نشود
میشود و عاوانه و امانت مدت بخواند و در وقت نیاز در وقت مالک اشیا
برجوع

این سخن در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

عقوب جانین در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

مرجوع کند جانین است مگر در هفت موضع اول در وقت بیس اگر زنی با غایب
فاوانه زنی در هفتی رجوع میشود که در نا جمیع کوشش بیس استخوان و موها
او پوشیده شود پس اگر بقدر ذره از خای و زبانه یا نیش و حرام است و در نیم
رضی و غایب هدا از برای زنا کردن که رجوع جانین است تا آن در وقت
برسد حیده شود بلی جانین است رجوع کند و در شتر ضررهای مستعیر بدهد
سپس رضی از غایب بدهد از برای غیر اشجار که رجوع جانین است تا آنکه
از آن اشجار و اشفاق فغان برود پس اگر رجوع کند باید مستعیرها را کند
کند هر چه از زنی بشکر شده است معیر بدهد و چون است عاوانه و ختام
و کاروان سر اشخار پس باینکه از با با اذن بدهند و در زنی اشیا
استونند و زنا کنند و نایبنا کنند هر وقت که اشیا از آن خارج نمایند
باید احیانا ایشان را بدهند هر چه ضرر شده غرامت بکشند چه تمام یا کفر
خارج بدهد که مستعیر او را زنی بکار دیشتر خرابان بخص عقد در زنی پیشوا
و رجوع میشود که در نا زنی منحصو شویم رضی و عاوانه بدهد از برای
مدینه مسجد پس بعد از آنکه تمام شده و شیعه وقف جاری شد لازم میشود
نسبت با شارسجدان و اختاب الا که از شیعه است و بالتبع از غیر نیز
مجموع میشود و لکن بر ملک معیر باینکه هر وقت که از آنها بالمتره منهدم
شدند زمین را تصرف مالکانه نمایند شمس از نبی بدهد به شخصی که متنا

این سخن در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

کتابی که در این باب است
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره

۷۲ واجب در ملک و بجای نیاید و او نیز شروع در نماز نماید پس اگر وقت مؤسست
در وقت نماز می تواند رجوع نماید و او را بیرون کند و نماز بشرط باطل نماید و اگر
مضروب است نمیتواند بلکه در اول نماز مشکل است بجهت عموم که باطل است اگر
هفتم شخصی غلام یا کنیز خود را بجا ببرد بگری بدهد که زنی او بیایه حج و عمرت
پس هینکه حرام باشد بگری و رجوع نمیتواند کرد تا به انجاس نرسد
چهارم از عقوق جان بر لا حبس جعاله نه نشانیست از آن
کسری بی شهرت و از جعل بضم ج هم است از برای چیزی که در سبب هدا به
او ببرد که زن کاره و اگر جعاله در شریعت التزام عوض معلوم است بر عمل آن
برای عامل وی و چهارم در داری صیغه جاعل مکلفی که قابل استیجاب دانسته
و معین باشد و عمل جان بر بکه مضروب جعالا باشد و معین و بجهت هم که چهارم را
ماند که بیست بلکه معین در لجه که قاریست کند مثل اینکه بگوید هر شخصی که
غلامی را بچینه طر بر برگرداند فلان مبلغ را بدهد و جعل یعنی عوضی که از بر عمل
میدهد باید معین باشد بجهت هم که در هنگام قبض و انقباض نزع نشود و چنانکه
در صلح گذشت پس اگر بگوید هر شخصی غلام مرا بگرداند و من نصف می توانم باشم
و با رضوت بگذشت از او باشد و ما بپوه این درخت معین از او باشد صحیح است اگر چه
انها از اندیشه و نداننده باشد که بچه و تمنا اگر چه لفظ است که مثل من نبع
معین نماید که جمالی که موجب تفاوت در قیمت باشد مانند بلکه است

و ایضا
در این باب

اینست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره

کتابی که در این باب است
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره

عقود جان بر
۷۳ واجب در ملک و بجای نیاید و او نیز شروع در نماز نماید پس اگر وقت مؤسست
در وقت نماز می تواند رجوع نماید و او را بیرون کند و نماز بشرط باطل نماید و اگر
مضروب است نمیتواند بلکه در اول نماز مشکل است بجهت عموم که باطل است اگر
هفتم شخصی غلام یا کنیز خود را بجا ببرد بگری بدهد که زنی او بیایه حج و عمرت
پس هینکه حرام باشد بگری و رجوع نمیتواند کرد تا به انجاس نرسد
چهارم از عقوق جان بر لا حبس جعاله نه نشانیست از آن
کسری بی شهرت و از جعل بضم ج هم است از برای چیزی که در سبب هدا به
او ببرد که زن کاره و اگر جعاله در شریعت التزام عوض معلوم است بر عمل آن
برای عامل وی و چهارم در داری صیغه جاعل مکلفی که قابل استیجاب دانسته
و معین باشد و عمل جان بر بکه مضروب جعالا باشد و معین و بجهت هم که چهارم را
ماند که بیست بلکه معین در لجه که قاریست کند مثل اینکه بگوید هر شخصی که
غلامی را بچینه طر بر برگرداند فلان مبلغ را بدهد و جعل یعنی عوضی که از بر عمل
میدهد باید معین باشد بجهت هم که در هنگام قبض و انقباض نزع نشود و چنانکه
در صلح گذشت پس اگر بگوید هر شخصی غلام مرا بگرداند و من نصف می توانم باشم
و با رضوت بگذشت از او باشد و ما بپوه این درخت معین از او باشد صحیح است اگر چه
انها از اندیشه و نداننده باشد که بچه و تمنا اگر چه لفظ است که مثل من نبع
معین نماید که جمالی که موجب تفاوت در قیمت باشد مانند بلکه است

عقود
در بیان آنست که اگر در
عقود و بیع و اجاره و
کفالت و وصیت و غیره

باب بیستم

بسیار از این است که در بعضی موارد...

برای نو بگذرد است و هر چه غایب و باخار وی صحیح است... و اگر شخصی برجا و مایل از صد صیغه زباج عمل غلام را...

و اگر در مطلق او را باشد...

عقود جائزه

بسیار از این است که در بعضی موارد...

و چیزی از برای صیغه است نه احکام و طالب نه در نظام الفراید نظر نماید... پنجبار عقود جائزه شرکت بکسر شهر و ضم او است...

بسیار از این است که در بعضی موارد...

باب دوم
 در بیان خصوصیات و اقسام
 اقسام مختلفه است که در این
 کتاب مذکور است و در هر
 یک از آنها توضیح داده شده
 است و در بعضی از آنها
 مثالها و حکایات آمده است
 تا با آنکه درک آنرا آسان
 تر شود و در بعضی از آنها
 نیز قواعد و اصولی که در
 این باب جاریست بیان شده
 است.

در بیان خصوصیات و اقسام
 اقسام مختلفه است که در این
 کتاب مذکور است و در هر
 یک از آنها توضیح داده شده
 است و در بعضی از آنها
 مثالها و حکایات آمده است
 تا با آنکه درک آنرا آسان
 تر شود و در بعضی از آنها
 نیز قواعد و اصولی که در
 این باب جاریست بیان شده
 است.

و سایرین یک یک بگوشه غول شوند و در میان حصول ذراغ اجودند آنچه بکران
 کس کرده اند بله با اندمال ذراع بجد و فکرت هم چنانکه بعضی الفاظ علماء
 حق فرموده اند که خودشان مال خود را بی عوض شریعی بزرگوار دادند و اما این
 از آنست که بان برادر خصم هندامتا اظنراست که ضامن مال آن برادر
 هستند بقدریک که هر یک صرف کرده اند بزرگوار معوضی حاصله باشد و مضمون
 اینها مال و کاران شرکت صحیح بر آنست که در پیشتر که بالغ و ماضی و پیشتر
 نباشد و مال از هر دو با توبه یا بالتفاوت لکن باید بود مال نباشد که اگر مخلوط
 شوند نمیتوانند از مال کسدم و جو وارد و دو غنی و بیس و بیول فقره و طلا و
 مشهور و غسل مانند آنها و از این جهت که بمنزله یافتن شرط است فرموده اند
 باید پولها را یک سکه از یک شمشیر از یک جستن باشند و بهتر که مال معین کردن
 چهارم و در صیغه است و هر لفظیکه دلالت بر آن در وقت صرف هر دو یکدلالت
 بخارت کردن در زمان مال کلمات چه محصیف نباشد چه بخارجی نباشد یا بریان
 دیگر خودشان بخوانند یا بکس و یا بضم و یا بیان امضا نمایند اگر چه نباشد
 یکی از شرطین بگوید سزاگشت که در هذا المال علی آن بفکره و کان الرجوع نسبت
 بالناصفه یعنی شریک شد با بود و این مال این قسم که کتابتیم با این مال و نصف
 و بیخ از این و نصف ز غول باشد شریک دیگر بگوید بقیه است که فی هذا المال
 علی آن بفکره و کان الرجوع نسبتا بالناصفه یعنی بگویم که در شرکت با بود و این مال

باین قسم

آه و مقصود این
 باشد
 مشغ
 این بود
 توان مال
 عود باشد
 یا بگوید
 از این باشد
 در زمان پول بقوه
 یا طامع مال هر دو بود
 باشد و با این مال
 اشاره کند هر دو
 مقصود این باشد که نصف
 در زمان اول غرض باشد
 نصف در زمان عمده مال
 باشد یا با شریک و اشتغال
 این مال و با لکس و بیس شریک
 عقدی حاصل میشود و با مال
 در وقت صرف هر دو عقدی است که
 عقود و اقسام مشهوره میشود و لکن
 اشکال دارد و بر تقدیر صحیح
 این شرط
 طریقی
 در مال باید بطور مساوی باشد که بعد از خرج
 نیز حاصل شود و مثل سکه در مال یک
 سکه باشد مخصوص میشود و سبب آنکه
 اشتراک را بعد از این عقد حاصل

باب اول
 در بیان اقسام مختلفه
 اقسام مختلفه است که در این
 کتاب مذکور است و در هر
 یک از آنها توضیح داده شده
 است و در بعضی از آنها
 مثالها و حکایات آمده است
 تا با آنکه درک آنرا آسان
 تر شود و در بعضی از آنها
 نیز قواعد و اصولی که در
 این باب جاریست بیان شده
 است.

باین قسم که کتابتیم با وی و نصف بجز از نو و نصف از نو باشد پس مثل صلح که
 هر یک میتوانند با این باب بگوید و هم قبول او و بهتر که این صیغه تمام شده و شاعرا
 امثال مالک میشود و هم صیغه در سزا و هر یکی بد دیگری که در زمان مال کساید
 و هر چه صلاح داد بجز و بی فروشند و هر معامله محتاج باذن جدیدند و لکن چون
 عقدی با این است ذاتا اشتراک در آن است و هر وقت چون یک عقدی که در وقت
 هفت است که دلالت کند هر یک با این باب قبول وی هم بر شریک را نیز مال هر یک
 وی شریکین را در کسب با این مال نهادند که در آنجا بجز در این کتابتیم فی هذا المال
 کتابتیم بکنند یا اینکه با این قسم شود یا لفظیکه دلالت نماید بر قبول هر یک بگریز
 در کسب کردن با این مال و قبول بگوید دیگر مثل این صیغه که در وقت این قسم است
 بلکه فاعل بنا می معلوم نیست که چه حوط است پس هر یک در چنین صیغه باید قصد کند
 این که هر یک کسب کرد در شرکت کردن با این مال و هم قبول و کال آن در وقت نمودم
 در کسب کردن خودم با این مال بنا بر این است که در کسب کردن با این مال قبول
 در این ممکن نیست پس جو قصد قبول و کال آن در وقت نمیشود و در این باب
 این شرط نیز قابل قصد و قبول و موجب نمیشود و در این اشکال با این قسم
 که در این اشکال در وقت این اشکال در وقت این اشکال در وقت این اشکال در وقت این اشکال
 شود که عقود خارجیه محل بوسی است نه تصدیق پس موجب قصد
 قبول و قبول از این باب با این قسم میکند که در این اشکال کسب متاخر
 خود را در این خود و شریک و قابل قصد و قبول موجب را با این

در مال باید بطور مساوی باشد که بعد از خرج
 نیز حاصل شود و مثل سکه در مال یک
 سکه باشد مخصوص میشود و سبب آنکه
 اشتراک را بعد از این عقد حاصل

باب دوم

در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

- فصل اول در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

در بیان اقسامی که در این باب مذکور است... در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

معاقدان در مال که فایدهش خواند و عمل و بیع و صیغه و شرط است در...

عقد و ضمانت

عقد و ضمانت در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

عقد و ضمانت در بیان اقسامی که در این باب مذکور است...

فصل اول در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

فصل اول در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

در بیان سوره شاد و...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

عقود و جابر... در بیان...

Vertical marginal notes on the left side of page 20.

Vertical marginal notes on the right side of page 21.

۸۲ نماید مثل اینکه بگوید اگر کمال سفر طول کشد و کمال در طلاق و جبر علی
 مباح و اگر فلاں شخص فلاں مباح از خودت بگو و کمال در فرضه ما ندانیم باطل است
 و همینکه باطل شد از آن صحت باطل است و قول بعضی بجا از صحت است
 پس علاج اینست که حجت باطل و بطل بطلب از بطل است بگرافاده که مثل
 اینکه بگوید کمال کمال فلاں شخص در فرضه مباح باطل و از فلاں فلاں
 و لکن با کمال صحت و بعد از آن بفرشد باطل و بگوید و شرط است و کمال
 که چنانچه در دراز عمل باشد یعنی چنانچه در هیچ امری و کمال نباشد
 و بسینه در امور که تعلق بمال داشته باشند در غیر آن میباید ملاحظه
 و تعلق اینچنانک مانند آنها و محبت جامع شرایط شخصی عادل را که اهملیه
 خیر و شرع عمل از آن باشد میباید و کمال فلاں در مواضع و محال و
 که در فرضه ندانسته باشد و اگر عادل باشد لکن در خیر و شرع او
 کمال و بی چای نیست و این شخص اقامت میگوید پس عن عاد و فهمند و عادل
 که اهملیه بجز شرط اعمال ندانسته باشد از فهم منبوا شد و عیار فهم
 نمودن غیر همان در کلمات و مانند آنست و لکن نه مخصوص آن جمع فهمها و عمل
 میبوند و کمال و فرضی شخص بگوید و کمال میبوند که مکمل باذن موکل و موکل
 صراحا یا بجز بی عترت مثل آن عظیمی که از کیفیتش میبوند پس اگر شخصی
 با و کمال بر آورد خود بیعت نماید و چندین مرتبه و امور تجارت از لغت غیر آنهارا

اینکه ملاقات مستحب است در صورتی که ملاقات مستحب است
 در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است

بسیار شکر که در این کتاب
 و در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است

داشته باشند و کسی و کمال و در زیاد از طاعت خود منبوا کند و چنین
 در موردی که نشان ایشان نیست مثل خریدن کوسند یا غیره و موکل و جرات
 تا جفا و زور عاقلی و در هر جا بیکیه و کمال میبوند و کمال باید آنرا عادل
 پس علاج در شناسان و با خبان و مانند آنها بر اینست که ایشان را جرات بدهد و کمال
 و انا و کمال تا کمال از موکل باز و کمال اول خلافت اظهار از کمال مودت
 الله شغری موت و کمال اول و چنین و عشا و شکر و غیره ظاهر است و کمال
 این و کمال بلکه جمع عفو در باطل است و کمال تا کمال از موکل باشد و کمال
 اول و فان نماید و است با بیعت و شرط است و کمال خود تا کمال است
 و اگر از کمال اول باشد مقرر است و بنا بر این کمال اول تا کمال از موکل
 کند مکمل باذن موکل و اما موکل را اگر این عوارض عارض شود هرگز در عوارض
 شوند و اگر در دو کمال از برای اجرا بیعت نکاح و سنایط باشد همان آنست
 موکلتی که است خلعت موکله و کمال موکل بیعت نکاح در فرض بیعت که حکمی
 و کمال از موکل اندن از سنایط و از آنچه بود که در نکاح گفته شد خواهی که
 اگر سنایط باشد بکدام غرض سنایط و بنا بر این باید و گفته بکار اظهار ایشان تا از
 خلاف ملاحظه شود و اگر گفته شود که بجهت کمال است از خصم حجتا
 الرمان و وجهی العداء پس نباید بقای فی بیعت موت سابقه و رفع نبوده
 مغرول شود زیرا که موکل که انحضرت است بر صحت سلامت میگوینم

۸۳
 عدالت از برای صلح آوردن
 با کسی که در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است
 اگر چه در وقت نماز مستحب است که در وقت نماز مستحب است

باب دوم

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوض جانبری

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

عوضی است که در وقت وقوع عیب یا نقص در مال یا در شخص یا در حیوان یا در ارض یا در غیر اینها...

باب بیستم در ایضا احاطه
در ایضا احاطه در ایضا احاطه
در ایضا احاطه در ایضا احاطه

احاطه است اگر در هر یک از اینها
قول بعدم شرط عدل خلاف مقهوره
از برای غیر مثل اینکه فلان غارت
مال غیر فلان شخص عین و صفت
الذاری یعنی وصیت کردم از برای
قبول کردم از برای وصیت از برای
فطره و سادات جنگ و سایر چیزها
از برای فطره صحیح است و احتیاج
از وصیت اخلاقی با احتیاج است
آنست که بگوید وصیت کردم از برای
فایده صحت که در اینند فلان شخص
از عقود جایزه تصد است و از عفت
عین و منفعت میشود بجز این
و خلع یعنی عطفه و در هر یک از اینها
اللی الله یعنی صدقه دارم بنویساند
الصدقه و زکوة و فطره و در مظالم
لامظالم چون تصد است یا بجز اینها

بگوید
بگوید

باب بیستم در ایضا احاطه
در ایضا احاطه در ایضا احاطه
در ایضا احاطه در ایضا احاطه

بگوید تصد است که اینها را
مال را از ملک کسب یا اشتغال
نماز کردن یعنی بگوید که بگوید
شرط ملک و صحیح بودن اموال امام علی
باب بیستم در ایضا احاطه
در صحیح است که فایده احاطه
حکمت غیر وقت و عدل آنها با فزونه
وقت و بعد از آنکه زکوة است و انعام
غلات آنرا بجمع و اینها را بجمع
فطره باینکه اگر از زرع و غنای
شد مگر با دین و فطره او سایر
شد بجز فطرت که بر او فطره
وقی اینست که مقدار زکوة را
فصله غیر و عین و منفعت آن
عین و منفعت که گشت و بیعت
من هله الخ فطره باینکه بگوید
و اگر قیمت از آن اجناس پیدا شد
بگوید

بگوید
بگوید

در ایفاعات

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the title 'در ایفاعات' and various smaller annotations.

Main body of handwritten text on the left page, starting with 'این جنس است دوم از ایفاعات ابراهیم' and continuing with detailed commentary.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, written in a circular or semi-circular arrangement.

Main body of handwritten text on the right page, continuing the discussion from the left page.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the title 'ناتسم' and various smaller annotations.

ناتسم

باب بیستم

بسیار مشکل است که در این باب چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

خانقاه

صفت ابله

بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

در ابقاع



خانقاه را پس بناح له بگوید بقیلت لا باجده کا ذکر کن یعنی بولگرم ابله را...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...
بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

بسیار مشکل است که با این بار چه احوط اقتضا است بر لفظ چون که با این بار...

فوق
و در وقت
بر وقت است
یعنی وقت بر طالع بود
قسم است و اگر وقت بر سادات
بگفته اند مخصوصه میگردد باز وقت
خاص خواهد بود و اگر وقت بر اولاد است
متعد و بلکه که غیر محصور باشد باز وقت
عام خواهد بود و در خصوص فراسب وقت اگر
وقت
شخص
مندی
و اگر بخواهد
خود بخواند
و اگر بخواند غیر
از صاحب خانه
سه و اگر بطلان کند
کدام است بجز در شش
و هیچ نخواهد بود
منو را و ناظر که صفت عدالت
لاشک و در مکن است که
منو را اول و ناظر اول که عز
و اقله تعیین کرده فاسق این
در مقام تعیین باشد و اقله هیچ
باشد و وقتیکه و اقله شش از او می
داند و در صلح ثانی یعنی در مرتبه ثانیه و تا
بعد از آن که در اقله چهارم محصور شده و اقله
و فرسیده تعیین کرده در مرتبه اول که
بهر حال منو را و ناظر داشته باشد
عدالت شرط بوده باشد و اقله
لازم میاید که اگر در وقت
فاسق باشد و در وقت
مادامه امیر
رای
خود قرار داده باشد صحیح باشد و قسم صحیح

انقطاع از آن بر وقت است
چگونه وقت بر او کردی خواهد گفت که وقت صورت انقطاع اهل مسجد است
التمه در آنست که انقطاع خدام است بر وجهی که وقت کنند بر آن استخراجه که
از آن است که منتفع میشوند با بدلی خود از وقت خود علیها بالذمه خارج نماید
چرا که وقت بر خود برقرار نماید تا شرط کند که منو خود را که در آن وقت
بردارد و از آن وقت و نظام را با استخراجه و در آن وقت از برای او بگذرد وقت بچنان
ناطل باشد و او اما اگر وقت بر طایفه نماید که خود از آن باشد و با خود در آن وقت
یکی از وقتون علیها میشود و مثل آنکه بگذرد وقت ملک بر آن وقت باقی برقرار
و با خالی بر علماء نماید خود نیز یکی از وقتون علیها شود و وقت صحیح است و این
وقت بر وقت است و وقت عام و از آن است که وقتون علیها غیر مخصوص باشند
مثل قضاء و علماء و سادات و وقت خاص و از آن است که وقتون علیها مخصوص
باشد مثل اولاد خود و اولاد برادر و یا همو مانند آنها و تعیین شود از آن کان
و تعیین است پس اگر وقت تعیین کرد در آن محصور قبول نمود لازم است که او منو
وقت شود و اگر معین نکرد در وقت عام اختیار با مجاهد جامع شرایط و در وقت
خاص با وقتون علیها است و نام بر آن است که وقت را خود مانده و سادات و در آن
از غیر اینها باشد شرط وقت نیست و وقت قریب در وقت شرط است و بدون
او ناطل است خواه وقت عام و خواه وقت خاص و منو را نباید داد و باید که
بیشتر از یک نفر باشد و ناظر نیز در این مقام مثل منو را که نباید داد و باید که یکی

هر دو فاسق باشد و وقت نظارت با مجاهدات اگر چه واقف باشد نشانند
منو را و ناظر کرده باشد و صیغه عرف عامه که منو را و ناظر و غیر اینها
از آن است که در وقت خود اهل بیت علیهم السلام و وقتون علیها را از آن وقت
الی والوالدین غیره الا لله یعنی وقت مردم این مدتی را بر جمیع طایفان معلوم و تعیین
کردم و وقت و در این وقت و غیر اهل بیت خود میمانند مثل اهل بیت و در وقت
و است بر آنست که در وقت عام قبول شرط نیست اگر چه جوط است که منو و قبول
نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
نمی یابد منو را نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
صحت وقت هبه عطیه و اباحه تصدع است و است قبض بر کسی که شخصی صیغه
وقت بلکه بخوندند و اگر قبض منو را کرده باشند یا نباشند و مجاهد جامع شرایط
نداد تا امر در آن ملک بر صحت خود نماند است و در وقت و منو را بر نداد خلاف است
اینکه بعد از قبض خود را بقبض شود و ناظر وقت قبض شود صحیح میشود و طریقه
است که نباید با اخصراف باشد پس اگر معین را وقت بر منو را مصلحت خود مردم
محصن نشیند و منو را خود را در قدر کند می یابد منو را را از ملک خود خارج نماید
بلکه راضی شود همان قدر که در چند است بلکه یکی نیز قبض منو را است پس
با مصلحتان وقت صحیح میشود و در هر عقد و ایفای که قبض شرط قرار بان
بدون قرار قبض کالعدم است مثلاً اگر شخصی طریقه کند فلان مکار و وقت
که در وقت خود اهل بیت علیهم السلام و وقتون علیها را از آن وقت
الی والوالدین غیره الا لله یعنی وقت مردم این مدتی را بر جمیع طایفان معلوم و تعیین
کردم و وقت و در این وقت و غیر اهل بیت خود میمانند مثل اهل بیت و در وقت
و است بر آنست که در وقت عام قبول شرط نیست اگر چه جوط است که منو و قبول
نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
نمی یابد منو را نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
صحت وقت هبه عطیه و اباحه تصدع است و است قبض بر کسی که شخصی صیغه
وقت بلکه بخوندند و اگر قبض منو را کرده باشند یا نباشند و مجاهد جامع شرایط
نداد تا امر در آن ملک بر صحت خود نماند است و در وقت و منو را بر نداد خلاف است
اینکه بعد از قبض خود را بقبض شود و ناظر وقت قبض شود صحیح میشود و طریقه
است که نباید با اخصراف باشد پس اگر معین را وقت بر منو را مصلحت خود مردم
محصن نشیند و منو را خود را در قدر کند می یابد منو را را از ملک خود خارج نماید
بلکه راضی شود همان قدر که در چند است بلکه یکی نیز قبض منو را است پس
با مصلحتان وقت صحیح میشود و در هر عقد و ایفای که قبض شرط قرار بان
بدون قرار قبض کالعدم است مثلاً اگر شخصی طریقه کند فلان مکار و وقت

هر دو

هر دو فاسق باشد و وقت نظارت با مجاهدات اگر چه واقف باشد نشانند
منو را و ناظر کرده باشد و صیغه عرف عامه که منو را و ناظر و غیر اینها
از آن است که در وقت خود اهل بیت علیهم السلام و وقتون علیها را از آن وقت
الی والوالدین غیره الا لله یعنی وقت مردم این مدتی را بر جمیع طایفان معلوم و تعیین
کردم و وقت و در این وقت و غیر اهل بیت خود میمانند مثل اهل بیت و در وقت
و است بر آنست که در وقت عام قبول شرط نیست اگر چه جوط است که منو و قبول
نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
نمی یابد منو را نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
صحت وقت هبه عطیه و اباحه تصدع است و است قبض بر کسی که شخصی صیغه
وقت بلکه بخوندند و اگر قبض منو را کرده باشند یا نباشند و مجاهد جامع شرایط
نداد تا امر در آن ملک بر صحت خود نماند است و در وقت و منو را بر نداد خلاف است
اینکه بعد از قبض خود را بقبض شود و ناظر وقت قبض شود صحیح میشود و طریقه
است که نباید با اخصراف باشد پس اگر معین را وقت بر منو را مصلحت خود مردم
محصن نشیند و منو را خود را در قدر کند می یابد منو را را از ملک خود خارج نماید
بلکه راضی شود همان قدر که در چند است بلکه یکی نیز قبض منو را است پس
با مصلحتان وقت صحیح میشود و در هر عقد و ایفای که قبض شرط قرار بان
بدون قرار قبض کالعدم است مثلاً اگر شخصی طریقه کند فلان مکار و وقت

هر دو فاسق باشد و وقت نظارت با مجاهدات اگر چه واقف باشد نشانند
منو را و ناظر کرده باشد و صیغه عرف عامه که منو را و ناظر و غیر اینها
از آن است که در وقت خود اهل بیت علیهم السلام و وقتون علیها را از آن وقت
الی والوالدین غیره الا لله یعنی وقت مردم این مدتی را بر جمیع طایفان معلوم و تعیین
کردم و وقت و در این وقت و غیر اهل بیت خود میمانند مثل اهل بیت و در وقت
و است بر آنست که در وقت عام قبول شرط نیست اگر چه جوط است که منو و قبول
نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
نمی یابد منو را نماید و اگر منو را نداشتند باشد مجاهد جامع شرایط قبول کند چنانکه قبض بر
صحت وقت هبه عطیه و اباحه تصدع است و است قبض بر کسی که شخصی صیغه
وقت بلکه بخوندند و اگر قبض منو را کرده باشند یا نباشند و مجاهد جامع شرایط
نداد تا امر در آن ملک بر صحت خود نماند است و در وقت و منو را بر نداد خلاف است
اینکه بعد از قبض خود را بقبض شود و ناظر وقت قبض شود صحیح میشود و طریقه
است که نباید با اخصراف باشد پس اگر معین را وقت بر منو را مصلحت خود مردم
محصن نشیند و منو را خود را در قدر کند می یابد منو را را از ملک خود خارج نماید
بلکه راضی شود همان قدر که در چند است بلکه یکی نیز قبض منو را است پس
با مصلحتان وقت صحیح میشود و در هر عقد و ایفای که قبض شرط قرار بان
بدون قرار قبض کالعدم است مثلاً اگر شخصی طریقه کند فلان مکار و وقت

هر دو

این است که... این است که... این است که...

بلکه مفهوماً الطلاقان اشهاد بفرقه است بلکه جمیع موارد و کلمات بجز جنون
معنی تا انفل تمام نشد است و کل میباید و کلام از لغت خود مبایشت
شود و نباید که برای کمال نماید پس در فایده و کلام بی غایت طلاق اجباری میکند علی
الافتقار از خباب خداوند خطاب بشمارد زوج قرار و پیشوند و کلام در حقیقت
تکلیف از ادای میکند و فایده است که اگر باشد تا که به شخص منوجه شد باید
دیگر بر تامل مشاهده نماید و خود داخل ماموریت نیست و استدلال اگر چه خارج از موضع
این وجه است اما چون کلام در فروع و کوار و قوی بخوان داده و علامت محرم
توقف کرده است و حال اینکه بیاض و ضعف پس شرایط در موضع مقضی
استدلال شد و طلاق اگر چه نظر بعدم صحیح است سایر اموات حقیقت
اعمال رجعی خلیف و میان است اگر خون در لخت بر جسمه وارد پس طلاق
وی محمول بر رجعی است و آنچه گفته شد از احکام در هر مرتبه اعتبار
بعضی از خصوصیات و لختین که خواهد آمد و بیایم طلاق رجعی است و
خلع و میان این جمله عمود است در بیایم و بیجهت است که با طلاق در اکثر
احکام با وی میسر میباید پس هر یک در مقام گفته میشود مقام اول
در بیعت طلاق رجعی است و این بر چند متم است اما اجزاء
و مذکور در چندین حدیث از امامان است که زوج گوید و حتی نیت طلاق
معنی رجوعی نیت است از فیل کاح هر دو بوضوح رجعی هر دو هست
است که...

نور و فله و سایر بار شده و غیره است و این
مؤمن الطلاق است بلکه تمام طلاق
ایضا
الاست
لکن شنید
بر بدل شده
تلافی رجعی
استمال بر بدل
که از عقود است
لکن شنید او که هر
شنید که از بیاعتبات
است از آن خود در
و اندر جنس خود شود و
استمالی بر چندین مرتبه و
ایضا نیست مگر طلاق با بدین باب
اگر است در اندر خارج خارج
الداندر و خارج بوده باشد که بر بیعت
از عقود بیعت مبرور شده است
که بعضی از عقود است
در تشریح قسم اجازتی از شرع است
عنه اخبار هر دو در استماع
که حق اولی در کرده است
سوی گشته آن در
حسنه خلیف

این است که... این است که... این است که...

تیر جان است بلکه اسقاط وی و کفایت بر نیت طالق و اسقاط هر دو کفایت
به است طالق تیر جان است و اگر کید باشد گوید و نیت رجوعی موکل احمد
طلاق یعنی نیت رجوعی موکل هر دو حالت از فیل کاح وی رضی بر طالق
طلاق طلق الی غیره اگر طلاق فراق باشد و در آن اگر در بیعت و نیت اگر سهیم بود
صورت نیت کلام اول است و هم چنین است علی کتاب الله و سنت رسول ص
پس بعد از نیت اینها چنین گوید و نیت رجوعی موکل احمد طالق
طلاق یعنی طالق من علی کتاب الله و سنت رسول صلی الله علیه و آله
و نیت رجوعی موکل هر دو حالت از فیل کاح او نیت نیت هاست
بودی و هاست بلکه فقه و بر طلاق فراق است بر موافقه طلاق فراق و نیت
طریق بیعتی و هم هر دو صورت بود و اینها از فیل کاح امامیه است که هر
مطلقه و طلاق فلا نه جان نیت خالی است که در اکثر عقود صلوات
و کوفایت رجعی جمله است و اینها بکلام در اغلب بیایم بر جمله فعلی
که اسل و لفظ بود این است که اولی که از نیت و هم جمله استیم است پس فرض
فالت بر آنکه قبول میخواهد بلکه با هم نظر هاست که متحقق میشود و
جمله استیم بود نیت است بر دوام و شوق متحقق وی در حال و چون
واقع علامه صعب ایجاد علاقه است هم چنانکه شرط هاست اینها در اینجا
نه در کاح که ایجاد علاقه بود و مشرب است اینها تا کید وی بر دوام و نیت

این است که... این است که... این است که...

صیغه طلاق

در کتاب الله... این است که... این است که...

این است که... این است که... این است که...

و تحقیق بعضی نظرات است بحکم مطلق است که نافع در وقت شک باشد
شود بحالت طلاق که سبب تعدد باشد از بر مطاوعه یعنی بر وجود قبول
و بیجهت فعلیتش مشرک باشد و حدودش ناآنانا و بیجهت تضاد و تقش مشرک باشد
نه انشاء و الله العالم و صیغه طلاق و مضافات و غیره در جائز است اگر
شوهر قدرت بر جرم داشته باشد و آقا جائز است و توکل لازم نیست اما احوط
توکل از برای رعایت و هشتم صیغه طلاق رجعی تمام شد علقه زوجیت
منزله از اول میشود و نیز با بقیه که در عده رجوع زوج بدخوله غیر باشد
جائز است و این مطلقه در ایام عده در حکم زن است در جمیع حکا از نفقات
و وجوب نفقه با عدم نشود و حرمت فریض اخ و می مانند آنها و حرمت است که
از سر خود بیرون رود و بر زوج نه حرمت است اخراج وی و مستحب است که خورا
جمله دهد در نظر زوج که شاید رجوع کند و رجوع هم با قبول میشود
هر زمان که نایب است آنکه بگوید رجوع کردم از طلاق بر وجهیت و انکار طلاق
نه بر رجوع است نقد آیم با فعل مثل قبیل و لیس و طوطی لکن باینکه رجوع پس
با عدم عدم رجوع موجب نیست چونکه فعل مجمل است پس علم رسانیدن
بر رجوع بدو از اخبار زوج مشکلات بلی در وقت که اگر اظهار رجوع آن
فعل رجوع باشد مقدم ظاهر اصل نشود پس اگر رجوع بگوید رجوع نکرده
نمود مثل آن باشد که در قول انکار نماید زیرا که بر هر دو اطلاق رجوع
اگر با قول غنی رجوع بعد از انکار کند فاعلم

و تحقیق بعضی نظرات است بحکم مطلق است که نافع در وقت شک باشد
شود بحالت طلاق که سبب تعدد باشد از بر مطاوعه یعنی بر وجود قبول
و بیجهت فعلیتش مشرک باشد و حدودش ناآنانا و بیجهت تضاد و تقش مشرک باشد
نه انشاء و الله العالم و صیغه طلاق و مضافات و غیره در جائز است اگر
شوهر قدرت بر جرم داشته باشد و آقا جائز است و توکل لازم نیست اما احوط
توکل از برای رعایت و هشتم صیغه طلاق رجعی تمام شد علقه زوجیت
منزله از اول میشود و نیز با بقیه که در عده رجوع زوج بدخوله غیر باشد
جائز است و این مطلقه در ایام عده در حکم زن است در جمیع حکا از نفقات
و وجوب نفقه با عدم نشود و حرمت فریض اخ و می مانند آنها و حرمت است که
از سر خود بیرون رود و بر زوج نه حرمت است اخراج وی و مستحب است که خورا
جمله دهد در نظر زوج که شاید رجوع کند و رجوع هم با قبول میشود
هر زمان که نایب است آنکه بگوید رجوع کردم از طلاق بر وجهیت و انکار طلاق
نه بر رجوع است نقد آیم با فعل مثل قبیل و لیس و طوطی لکن باینکه رجوع پس
با عدم عدم رجوع موجب نیست چونکه فعل مجمل است پس علم رسانیدن
بر رجوع بدو از اخبار زوج مشکلات بلی در وقت که اگر اظهار رجوع آن
فعل رجوع باشد مقدم ظاهر اصل نشود پس اگر رجوع بگوید رجوع نکرده
نمود مثل آن باشد که در قول انکار نماید زیرا که بر هر دو اطلاق رجوع
اگر با قول غنی رجوع بعد از انکار کند فاعلم

طاعت

و تحقیق بعضی نظرات است بحکم مطلق است که نافع در وقت شک باشد
شود بحالت طلاق که سبب تعدد باشد از بر مطاوعه یعنی بر وجود قبول
و بیجهت فعلیتش مشرک باشد و حدودش ناآنانا و بیجهت تضاد و تقش مشرک باشد
نه انشاء و الله العالم و صیغه طلاق و مضافات و غیره در جائز است اگر
شوهر قدرت بر جرم داشته باشد و آقا جائز است و توکل لازم نیست اما احوط
توکل از برای رعایت و هشتم صیغه طلاق رجعی تمام شد علقه زوجیت
منزله از اول میشود و نیز با بقیه که در عده رجوع زوج بدخوله غیر باشد
جائز است و این مطلقه در ایام عده در حکم زن است در جمیع حکا از نفقات
و وجوب نفقه با عدم نشود و حرمت فریض اخ و می مانند آنها و حرمت است که
از سر خود بیرون رود و بر زوج نه حرمت است اخراج وی و مستحب است که خورا
جمله دهد در نظر زوج که شاید رجوع کند و رجوع هم با قبول میشود
هر زمان که نایب است آنکه بگوید رجوع کردم از طلاق بر وجهیت و انکار طلاق
نه بر رجوع است نقد آیم با فعل مثل قبیل و لیس و طوطی لکن باینکه رجوع پس
با عدم عدم رجوع موجب نیست چونکه فعل مجمل است پس علم رسانیدن
بر رجوع بدو از اخبار زوج مشکلات بلی در وقت که اگر اظهار رجوع آن
فعل رجوع باشد مقدم ظاهر اصل نشود پس اگر رجوع بگوید رجوع نکرده
نمود مثل آن باشد که در قول انکار نماید زیرا که بر هر دو اطلاق رجوع
اگر با قول غنی رجوع بعد از انکار کند فاعلم

صادقت مکرر نشود که اطلاق موضوع از برای نافع و کاشف علم قبول
فعل هر دو مفید طری رجوع مصلحتی مصلحتی رجوع نیست لکن در قول حکم رجوع
میتواند و بیجهت اخبارات و یا با حق این جهت ظهور الفاظ پس فعل بر مصلحت
رجوع نافع است و بدانکه مصلحتی نمودن رجوع حق الرجوع را بیز رجوع غیر
جائز است نظر به مصلحت و خصوصاً که در اخبار و مصلحت و زمان و جهت
در صورت شکی اگر چه مصلحت بطلاق دادن باشد چنانکه در وقت که مصلحت
المؤمنین در صلوة و السلام و در نفق و احکم کرد در مینا و وجهی و غیره و میبند
چه باید بکینند کجف تفاوت است که اگر جمیع مصلحت و اصلاح و انسید جمع کنند و اگر
فقط مصلحت و اصلاح و انسید بقیه بکند و معلوم است که بقیه با طلاق رجوعی نافع است
و نیز اگر جمیع مصلحتان صیغه رجوع و رجوع میکند پس باید مصلحت و صلح کردن و مینا
اینسان باشد بقیه بقیه و رجوع جائز باشد از نه نیست و مکرر حق الرجوع
مصلحتی نمایند زیرا که علماء صلح بجمع و از این مقام صلح فرموده اند پس باید از
صلح غیر این باشد و الا فلان اینکه اطلاق و اخبار فرموده شامل در نه است
و همین کافی است نوبت منع نماند است با از اینکه شک است در اینکه حق الرجوع
حکم است و ما رجوع و با از اینکه حق رجوع اگر قابل نقل استقال بغير طلاق
مصلحت و مضافات میباشد لازم میباشد که بعضی طلاق صلح بغير خیار بلکه نقل
نقیص بغير خیار باشد و با از اینکه متحد عده ممکن نیست زیرا که سه طری است و در
صورت خاص و در از این حکم خاص است

نگاه

باینکه
 در حدیث آمده است که هر که در روزی از روزهای شنبه در راه باشد و در آن روز کسی را ببیند که در راه است و در آن روز کسی را ببیند که در راه است

باینکه
 در حدیث آمده است که هر که در روزی از روزهای شنبه در راه باشد و در آن روز کسی را ببیند که در راه است و در آن روز کسی را ببیند که در راه است

خلع و آنکه چشم فلک گوید و نیست زیرا که اول ما جنب اصل شریف است و باید با جنبنا
 استناب عرضیه مذکور و برای صلح چهار رکن است اول خالص که در وقت است
 شرایطی شرایط مطلق است بله آنکه باید که هر که از جهت نداشتن باشد
 صحاح ناموس و غیره و آن خالص اطلاق شده و هم مختلط اول با جنبنا ذکر
 محجاز و با جنبنا معنی صحیح است چنانکه گذشت در وقت مختلط فاعل که
 وجه است و شرطی شرطی مطلق است بعلاوه آنکه میناب و جوح خود
 که از آن باشد باید که خوف و در عصیت فتور با جنبنا نباشد
 این که هر که با جنبنا نیست زوجه باشد از جنسیت دیگر مثل فرفج
 و عجز و می از حفظ خود و عیال و مال خود و اراده بیرون زوجه از وطن به
 عورت مانند اینها زیرا که اصل فتوح قضیه جنبه و زوجه ثابت بر اینست
 شمار است که با جنبنا مختلفه و ثابت شده و در بعضی خبر عبد الله بن ابی ذر
 در بعضی دیگر و خبر سهل است که بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت عرض
 کرد که من با جنبنا هر که میخواهم ماند و سر را با او بیاورم و میگوید که در وقت مختلط
 که جنبینکم او را برین و خلق او بلکه ناخوشی آدم از کفر بعد از اسلام و از آنکه
 بغض او را و وصفت بد دیگر جنبینکم بلکه روزی از من خمیه را بلند کردم و دید که او
 بجهت میاید و رصانه چند در چشم نگاه کردم دیدم از همه آنها سفاکتر و کونتر
 و بدی تو بود و از اینجهت او را میخواهم بر این مختلط بنا بر اطلاق است که جنبنا

بیان

باینکه
 در حدیث آمده است که هر که در روزی از روزهای شنبه در راه باشد و در آن روز کسی را ببیند که در راه است و در آن روز کسی را ببیند که در راه است

انواعات

بیان خود عرض کرد که حدیثی که بصند او آورده ام همین حدیثی است که
 با رسول الله و سبک باز ناید حضرت فرمود و ناید مدد عثمان حدیثی را
 وی بفرمود که در روزی از روزهای شنبه در راه باشد و در آن روز کسی را ببیند که در راه است
 واقع شد پس از آنکه هر که شرط است و خلع هم ثابت است که ذکر شد و میناب
 که هر که از جنبنا افضال و فهمیده شود که است نه شدت که هر که از جنبنا
 نکامی و باز لفاظی که دلالت بر اتمام او بر بنا با عدم اطاعت میکند پس باید
 که هر که از جنبنا باطل و عوضی که شوهر بپسیده خرامت است با قطع شوهر که هر که
 ضرورت است ناظر وی و با همان اظهار فوجیه که هر که از جنبنا قطع افاد کند
 و در نظر او و ظاهر ناظر است تا اگر است و اخصیه که است که هر که از جنبنا
 خلع اصل معلوم نباشد و بعد از خلع معلوم شود یا اگر است معتقد
 شرط است اول اظهار آن حوط تا آنکه نظر بقول صلح است که هر که
 ندید است یعنی تا بهوض نکاح و شوهر پیدا ناخالصی شود و اگر جنبنا کرد
 باینبار زیاد که اضمنا مضاعف صلیا باشد و خواهد صلیا باشد خواه غیر
 از جنبنا باشد این با جنبنا فاعله و کاروان و سایر و مانند اینها و جنبین
 مثل جنبین هم چنانکه گذشت لازم است پیش از جنبنا اگر صیغه خوانند شود
 باطل است با جنبنا افضال و فهمیده شود که است نه شدت که هر که از جنبنا
 اگر در جنبنا صیغه از برای فوج معلوم باشد و اما اگر معلوم نباشد مثل اینک

باینکه
 در حدیث آمده است که هر که در روزی از روزهای شنبه در راه باشد و در آن روز کسی را ببیند که در راه است و در آن روز کسی را ببیند که در راه است

بیان

اول جمله از کلمات است
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات

و وجه صدق خود را بدی مصلح کرده و بعد از آن عوض خلع نموده است
بسیار مشکل است و لکن نه در بطلان بلکه خاتم جحک باشد
احتمال دارد اندک عقوق اهل الله مقامه در شرع محبتی و بی ضرر و زیانی
ندارد بعد از فاعله انشاء عقیده با بنفایله مگر بنیان و مسئله اجامه در بنفای
اقامه و خلافیه در عقیده و انراست که اگر عوض خلع غیر باطله و زاید
مثل اینکه سرکه را عوض خلع نماید بعد از صبغۀ موی شود که خر بوده است و عوه
انکه خلع صحیح بقدری سرکه اندوخته بگیرد با اینکه سایر مذهب اقامه
ناجل و مع هذا فریاد گداشته اند و ممانده در مسئله با اینکه در نای خلع با یک
خواهند پس صدق اینها صحت سرکه بوده است که در سر این سرکه از وی
مگر در ندرت دیگر از اینها صحت عقوق می شود بخلاف مال غیر که صحت با مال
غیر خوانده شده بلکه اگر با مال خود خوانده می شود با مال باطل بود و عقوق که ازین
سبب اجامه بطلان باشد با بلیت عقوق و در غیریت ندارد و اگر فریاد ازین ممکن
نشود فریاد دیگر نام مقام و شود و اگر گفته شود که با بنفایله با بطلان با بلیت
شد و مال غیر بود و صحت بود و گندم و مانند آن با بلیت عقوق صحت دارد گفته
معتود که در غیر اینست که در وقت و بعضی از شرعیات از عوصیت است که در
مضام شرعی مثل مانع عقلی است و این فریاد اگر چه در نظام الفریای ضعیف
معتود است و لکن نظر بجهت هر چنانکه از کلام جامع ظاهر شود باین فریاد بود است

در صورتی که در کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات

است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات

مایل

در صورتی که در کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات

بسیار مشکل است و لکن نه در بطلان بلکه خاتم جحک باشد
احتمال دارد اندک عقوق اهل الله مقامه در شرع محبتی و بی ضرر و زیانی
ندارد بعد از فاعله انشاء عقیده با بنفایله مگر بنیان و مسئله اجامه در بنفای
اقامه و خلافیه در عقیده و انراست که اگر عوض خلع غیر باطله و زاید
مثل اینکه سرکه را عوض خلع نماید بعد از صبغۀ موی شود که خر بوده است و عوه
انکه خلع صحیح بقدری سرکه اندوخته بگیرد با اینکه سایر مذهب اقامه
ناجل و مع هذا فریاد گداشته اند و ممانده در مسئله با اینکه در نای خلع با یک
خواهند پس صدق اینها صحت سرکه بوده است که در سر این سرکه از وی
مگر در ندرت دیگر از اینها صحت عقوق می شود بخلاف مال غیر که صحت با مال
غیر خوانده شده بلکه اگر با مال خود خوانده می شود با مال باطل بود و عقوق که ازین
سبب اجامه بطلان باشد با بلیت عقوق و در غیریت ندارد و اگر فریاد ازین ممکن
نشود فریاد دیگر نام مقام و شود و اگر گفته شود که با بنفایله با بطلان با بلیت
شد و مال غیر بود و صحت بود و گندم و مانند آن با بلیت عقوق صحت دارد گفته
معتود که در غیر اینست که در وقت و بعضی از شرعیات از عوصیت است که در
مضام شرعی مثل مانع عقلی است و این فریاد اگر چه در نظام الفریای ضعیف
معتود است و لکن نظر بجهت هر چنانکه از کلام جامع ظاهر شود باین فریاد بود است

در صورتی که در کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات
است موقوف به بعضی از کلمات

بلند

فردی که این معقول است
لا تخف که احتیاط
از جمله است
خواهد شد
است
احتیاط

- اصل
- طلاق
- بیتین
- افذ باستان
- است با وجود
- این بدل زوج
- سپتامه که اورا طلاق
- نموده است
- اسم معقول این بوده
- باشد که شده است این ماده
- بجز است شده است
- خالع در این وقت
- لازم است
- چون اسم معقول درست نیست
- چون در جمله و در حق او کرده است
- از کلامی که خواهد بود
- مشود است
- که احتیاط در این جا نیست

این است که این معقول است
طلاق
بیتین
افذ باستان
است با وجود
این بدل زوج
سپتامه که اورا طلاق
نموده است
اسم معقول این بوده
باشد که شده است این ماده
بجز است شده است
خالع در این وقت
لازم است
چون اسم معقول درست نیست
چون در جمله و در حق او کرده است
از کلامی که خواهد بود
مشود است
که احتیاط در این جا نیست

بدلت من و کلی نیت لیکان احد زوجها الخ لعلها علیها و کاله
عنه و تعلقها بر کس و کمال و فوج خود بگوید بلیت البدل و کلی احد خلعت
مؤکلتک و نیت علیها نیت مختلعه و بی طالق خلعت و جبار است که از جانب
زوجها سوال کند از کمال و فوج خلعت را بر فوج خود که جمیع مؤکلی نیت کاله
عن زوجها الخ علی مهرها الخ معلوم کس و کمال و فوج خود بگوید خلعتها من
مؤکلی علی مهرها الخ معلوم و در جمله ضلیه که بدل مؤخر باشد از نیت کس و کمال
فوج خود که بدخلعت مؤکلتک و نیت زوج مؤکلی احد علی مهرها الخ معلوم پس
و کمال و فوج خود بلیت الخ مؤکلی نیت علی مهرها الخ معلوم و اگر جمله
اسم معقول باشد باقیه بدل و کمال بکنفرا باشد از جانب خود بگوید بدلت
مهر مؤکلی نیت لیکان احد خلعتها علیها و کاله عنه کس و فوج از جانب
زوج بگوید بلیت البدل لیکان احد نیت مختلعه و فاصل است که فوج خود مختلعه
بمنزل طالق است نه طلق یعنی باید بکس نام که اسم فاعل و معنی معقول
کلمه شدن و فوج خود است خوانده و فوج نام کلام معقول باشد که کند شده
باشد از آنکه معنی معقول است از آنکه خود با جنب خود قبول کند فعل را یا
بیا کرده است چنانکه معنی طلق بنزد او کرده شده است از آنکه با جنب او باشد
ناید اگر او را ولی فاضل بنزد او اسم معقول فاعله است از آنکه فاعله خود
است که اصحاب فرموده اند که خلعت با لفظ است مختلعه واقع میشود و طلاق

باجتیم
طلاق
بیتین
افذ باستان
است با وجود
این بدل زوج
سپتامه که اورا طلاق
نموده است
اسم معقول این بوده
باشد که شده است این ماده
بجز است شده است
خالع در این وقت
لازم است
چون اسم معقول درست نیست
چون در جمله و در حق او کرده است
از کلامی که خواهد بود
مشود است
که احتیاط در این جا نیست

نابت مطلقه واقع میشود بلیت آنکه بعد از انشاء و در آنکه معقول
افذ باستان و در لفظ فاضل بلیت آنکه فاضل صحت و انشاء و باز حکم
کرده اند و بعضی از آن معقول که با جمله اسمیه منعقد میشود بلیت بکمال
فاعل مضبوطه که معقول صلیها باشد و نیت کس و کمال او قبول کند و بعد از آن
بزوجها شود بدلت در مالک بنزد این سخن از فوج خود که کمال در جمیع ابواب
الفاظ صحیح که فاعله مطلب نماید صحیح بخوبی منقولند و منحصر و صبیغه
خاصه میکنند پس بود و جواب هر دو از این نظام الفرابی پوشند ام بین همان
صفتی که بجز نیت باید عمل شود و لکن چون نیت است که اگر بعد از خلعت بی طالق
گفته نشود همین که فاضل ظاهر شود و زوجیت بر حال خود باقی است که گفته شود
و فاضل در خلعت ظاهر شود بی طالق باعث میشود که طلاق رجعی تحقق میشود
و فوج اگر شمار و مبتدله باشد فوج میکند و اگر جاهل باشد عدل تمام شود
و فوجت بی عوض باید میشود پس بر و کاله لازم است که اعلام نماید قبل از اجراء
صیغه که نایبی طالق بنزد بعد از خلعت بگوید یا نه پس اگر اعلام نکرده باشند و
فنا در خلعت ظاهر شود و فوج بگوید که من نوزاد و کمال در خلعت کرده بودم
تغیب بی طالق بر او مسومع و زوجیت بر حال خود باقی خواهد بود بلکه اگر نکو
بزوجین است و نیز اگر نکو کمال در خلعت نکو کمال در طلاق رجعی نیست بی شبهه
بجمله اسمی که خلعت با نیت خود تمام شدن بر او حرام و علاف و فوجت با لفظ

۱۲۱
این معقول است
طلاق
بیتین
افذ باستان
است با وجود
این بدل زوج
سپتامه که اورا طلاق
نموده است
اسم معقول این بوده
باشد که شده است این ماده
بجز است شده است
خالع در این وقت
لازم است
چون اسم معقول درست نیست
چون در جمله و در حق او کرده است
از کلامی که خواهد بود
مشود است
که احتیاط در این جا نیست

- اصل
- طلاق
- بیتین
- افذ باستان
- است با وجود
- این بدل زوج
- سپتامه که اورا طلاق
- نموده است
- اسم معقول این بوده
- باشد که شده است این ماده
- بجز است شده است
- خالع در این وقت
- لازم است
- چون اسم معقول درست نیست
- چون در جمله و در حق او کرده است
- از کلامی که خواهد بود
- مشود است
- که احتیاط در این جا نیست

در این باب از هر دو طرف مطالبه خواهد بود
برین تقصیر که بیشتر نسبت داشته
شکر
است و بعد از
انکه دست چهار راه از اول
سابقه زن که نشسته من طالبه
دو غیر او را در مجلس است که مجلس چهار
نامه از هر دو طرف اول از هر دو طرف اول
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است

میدهد که رجوع کند از ابلاء و جماع کند و کفاره میدهد یا نه یا خورج آید
و این برای رجوع مطالبه جماع یا بر نیت پس اگر مردن ابلاء در این مقام باشد
نا رجوع کرد و بختی را و نیت اگر هیچ یک نشد پس بجهت ادا و اخیار میگرداند و در این
رجوع و کفار بعد از طریقی میناطلان اگر طاعت کرده و نماز اول او را بگریزند
و در مطعم و مشروب بجهت برون ملک بیکدیگر که نماندند صبر کنند و تا به نجات
از آنکه میدارد که با ببرد و با رجوع کند و ناطلان گوید و این چهار سال
مهرت بر این صورت است که چه در وجه بعد از ده سال از ابلاء که در وقت
از ده سال باشد اظهار نماید و قول جماع از فقهاء امامیه این است که ابلاء
چهار سال از جهل ابلاء است نماند و حکم پس هر یک چه ماهه گذشت خایران است
بنای وجه که عرض حال بجهت اید و بر شوهر نک بگریزد و این قول بر بعضی
است تا قول اول هم مشهور و هم محکم که اقولیت و ابلاء است که تحت جماع
بهر قسم باشد از عمل و هم و نوم و فیضت خالت جنس و سکر و اشتباه و غیره مانند
اینها ابلاء و باطل میکند و کفار و محض صورت عدالت اگر چه ابلاء را بنحو
استغراق از نماند و اگر واقع کرده باشد نظر باینکه اخیار بعد از آنکه در نیت
و عهد مقرر است تمام از ابیاعان صغیر لغاز است و سبب
وی و چنانکه اول لذت و رجوع وجه محصنه مدخولها خود را و او را
بجز چنین با دعوت اهل قبل در مکمل و با عدم نیت بر نماند و این نیت

که بعد از آنکه از این پیش حکم شرع شده است
که در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است

خادون

در این باب از هر دو طرف مطالبه خواهد بود
برین تقصیر که بیشتر نسبت داشته
شکر
است و بعد از
انکه دست چهار راه از اول
سابقه زن که نشسته من طالبه
دو غیر او را در مجلس است که مجلس چهار
نامه از هر دو طرف اول از هر دو طرف اول
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است

زادون وی چنین وجه خود را بنماند و واحد بجز این مرد از محصنه در این خاصیت
مشهور و بنماند است پس اگر در وجه شالقیما بالله مشهوره بنماندند و بنماندند و در
نه حکم اگر چه ثابت است که در وجه نفی لای وجه خود را خود که جامع شرایط الخان
بجود باشد و قبل از آن اقرار بولدیت وی بکند و ضامن بدقت نیت بنماندند در
اول وجه و بجز اینها بجهت جامع شرایط پیوسته که ضامن بدقت نیت بنماندند
تا ثابت کند و با حد زده شود پس اگر شوهر با جهل نماند و با نیت بگریزد
و در حد زده میشود و الا لغاز بنماند پس امکان نیت ظاهر و با نیت
که لغاز شرع نیست و در نماند و رجوع وجه را بجهت بر و در این ولدان نیت
و وجه بگریزد و نیت پس رجوع ما و لغاز بنماند و در نیت بگریزد
کیفیت لغاز این است که بجهت مدخول و قول رجوع حکم میکند که بگریزد و در
استهد با نیت این لغاز بقیه نیت اخیار بگریزد اگر نماند باشد اگر نماند باشد
بعوض نماند نماند بگریزد و نیت الولد یعنی چون شهادت کند یا شهادت
ما بینه دان بمعنی قسم است که نماند و نیت اخیار و کلمات جمع کثیر و نیت
بلکه نیت که در صدق علیه الرحمه روا بگریزد و نیت بقیه نیت اخیار بگریزد
میشود پس معنی این است که نماند و نیت بگریزد و نیت اخیار بگریزد
و اینچه که نیت اخیار این نیت اخیار بگریزد و نیت اخیار بگریزد
اگر ولد نماند و ممکن است که نماند باشد که در نیت اخیار بگریزد و نیت اخیار بگریزد

در این باب از هر دو طرف مطالبه خواهد بود
برین تقصیر که بیشتر نسبت داشته
شکر
است و بعد از
انکه دست چهار راه از اول
سابقه زن که نشسته من طالبه
دو غیر او را در مجلس است که مجلس چهار
نامه از هر دو طرف اول از هر دو طرف اول
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است
مجلس در این مقام شکر است و بعضی اخبار
مشهور در این وجه مذکور است

خادون

کرم و کرمی که با کرمی است
کرمی که با کرمی است
کرمی که با کرمی است

بمعنی کوهی میدهم در حالتیکه قسم نداد کند که بخدا کند و این صورتها بدین معنی
همه مباحند زیرا که تا که هر چه صلاح مقولیت نباشد آتشها بدست و کلام بنزد
صورت فرخ همه غلط است زیرا که کلام بر زبان بگردد و در خلوت نشود بر زبان فرخ
همه بلکه محتاج بشدیر با نیز میشود زیرا که شهادت بمعنی کوهی مقولیت میباشد
و آتشها که لا اله الا الله نیز بقیدیر با و ضمیر شهادت است و مخفی از عقل است
پس معنی قول رحمت و کوهی است که در اول از حلیف باشد شهادت است تا اینکه کوهی با در
حضور خداوند قسم نداد می نماید و این کوهی مقولیت است و در آتشها که در کوهی
بعد از چهار مرتبه شهادت که می دهد و از او عطف کند و لعن کردن خداوند
او را نیز شهادت است که در رجوع کرد و حلف نداد و الا حکم کند که بگویند لعن الله
علی آن کس که در کوهی است یعنی لعن خدا بر آن باشد که اگر مرد دروغ گوید
در نسبت زنا با زن نماند پس از خدا خلاص شود پس خاکم در نزد آن کس
بلغان میکنند پس اگر اقدام نکند در زنا منزه و اگر اقدام کرد و سپوید چهار
دفعه بگویند لعن الله بالکافین فیهما فدا یعنی به معنی قسم بخدا که به
دو سبک این حرف را جمله دروغ گوید آن است در آنچه نسبت داد و مات همان زن
پس خاکم او را و عطف و نحوین از غضب خدا منباید پس اگر رجوع کرد حد زنا بر او
خارجی نمیناید و الا سپوید بگویند لعن الله علی آن کان من الضایق یعنی
بدان سبک غضب خدا بر آن باشد که اگر این مرد بگوید زنا با شما کرد آن کوهی

کوهی که با کوهی است
کوهی که با کوهی است
کوهی که با کوهی است

این است که کوهی است
این است که کوهی است
این است که کوهی است

در کتب
کوهی که با کوهی است
کوهی که با کوهی است

ایضا عاقل
ایضا عاقل
ایضا عاقل

کوهی که با کوهی است
کوهی که با کوهی است
کوهی که با کوهی است

در نسبت زنا با مرد دروغ گوید و در نسبت زنا با زن لعن غضب از اینها بدین
و عیب است با قدرت شرط است با عجز کج زنا با زن است و نکوهید جا برین بجهت
اینکه همین است و همینکه لغات تمام شد چهار حکم بر روی مرتبه میشود و زوال
نکاح و نیز زوال فرسخ است نه طلاق و حرمت مؤبد و سقوط حد از مرد انتقال
و لذا برودن از زن در تمام ایضا عاقل است که بمعنی آن است
است با نیت قرینه و صبیغه و این است که مالک بگوید آن حر لوطی لعن الله
ازادی بعلمت تقریب بر زبان خداوند بگوید لعن الله لعن الله لعن الله
کردم ترا بجهت اشتغال آخر خداوند تا زنی در تمام ایضا عاقل است
فان عنون مؤتات مملوک خود را بعد از موت خود و صبیغه و این است که بگوید
انت حر بعد فانی قرینه الی الله یعنی تو ازادی بعد از وفات من بجهت اشتغال
خداوند و لکن در اشراط نیت قرینه خلاصت احوط است شرط است پس و با
است بر ملکیت تا بعد از وفات مؤتات که از نیت مال و محبوس میشود پس اگر
مالت بجز او نماند باشد بجهت دین مقدم است بر عقیق او پس بدین حقیقه
تمامی از وصیت و اما کتابت پس که هر اقوی این است که از حقوق
لازم است هم چنانکه در رعایا آنها اشاره بوی شده و لکن چون ایضا عاقل است
مؤدی عقیق میشود مانند مناسبت او است چون غالباً نوشته در این عمل در صفا
موت و مملوک گذاشته میشود پس اینها معنی با این سه شده و کیفیت و

صبیغه عقیق

صبیغه عقیق

صبیغه عقیق
صبیغه عقیق
صبیغه عقیق

این است که کوهی است
این است که کوهی است
این است که کوهی است

در روز شریک است...
علاوه بر این...
این است از...
پایم از...
معین نکند...
صرف کرد...
و فرقی در...
واجب نیست...
نزد کرد...
می تواند...
آنقدر که...
نیست بجهت...
می تواند...
فان ضعیف...
معنی امان...
امده است...
بر آری ز...

درد و شریک است...
علاوه بر این...
این است از...
پایم از...
معین نکند...
صرف کرد...
و فرقی در...
واجب نیست...
نزد کرد...
می تواند...
آنقدر که...
نیست بجهت...
می تواند...
فان ضعیف...
معنی امان...
امده است...
بر آری ز...

مکمل

در روز شریک است...
علاوه بر این...
این است از...
پایم از...
معین نکند...
صرف کرد...
و فرقی در...
واجب نیست...
نزد کرد...
می تواند...
آنقدر که...
نیست بجهت...
می تواند...
فان ضعیف...
معنی امان...
امده است...
بر آری ز...

مکمل و مخاطب...
عهد با خدا...
خداوند خلقت...
نیت قرینه...
بر دو قسم...
یعنی عهد...
استهین بن...
مرای عهد...
مثل عهد...
کردم با خدا...

صیغه عمل

تفسیر...
اینست...
عین...
فوق...
در وقت...
از وقت...
فان ضعیف...
معنی امان...
امده است...
بر آری ز...

و قبل از آن نبود و چون با مختص با اهل بیعت رضوان بود و ذکر بیعت مردود بود
 مردم و جبار طلاف نداشتند بر دیگران نیز طلاف کردند و اما کیفیت بیعت
 هم چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام من آنحضرت روایت کرده که با مردم
 ملعون مردم با آنحضرت بیعت میکردند و فایده اینست که فرمود و حق است
 اَلْبَيْعَةُ مِنْ اَعْلَى الْخَضِرِ اِلَى اَعْلَى الْاَبْهَامِ وَ خُجَّاهُ مِنْ اَعْلَى الْاَبْهَامِ اِلَى اَعْلَى
 الْخَضِرِ یعنی بیعت از بالای اکت کو چنانست تا اعلای ابهام که اکت
 بزرگت و فتح بیعت از اعلای ابهام است تا اعلای خضر یعنی در بیعت
 از بزرگان با طرف دست خود را می کشد یا دست بر غایبان یک می آید با طرف اکت
 کوچک یک دست خود را بر طرف اکت کوچک او و اکت یک را بر دست
 اکت دیگری و هر چند ترتیب میکند از اعلای ابهام و فتح بیعت بکس از طرف
 این جهت بود که در وقتیکه مردم با امام موسی بیعت کردند هیچکس بیعتی نداشت
 میکردند اینک جوانی آمد و ما موز او را نیز گرفت که با آن بیعت کند آن جوان
 شروع کرد و بیعتی که فاعله عقد بیعت بود بیعت کردن ما موز او را بر میگردد
 و او ما موز را تا اینکه ما موز ملعون بجزرت امام رضا علیه الصلوة و
 السلام عرض کرد آن جوان را ضلالت تو کرد پس ما موز ملعون بسیار
 منفعلی شد که الحال مردم میکنند شخصی که طرفه بیعت کردن را که ابتدا
 خلافت نماید چگونه قابل خلافت خواهد بود و نیز آن را بکسی که اهل ملعون

بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت

و بعد از آنکه بیعت تمام شد و حضرت فرمود که هر کس با من بیعت کرد...

قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت
 قره و بیعت

ما امام رضا علیه السلام و لکن از کتاب ارشاد شیخ مفید و نقل شده که در بیعت
 بیعت مردم با امام رضا علیه السلام آنحضرت است خود را بلند کرد نام مقابل و
 انور خود را با طرف او مقابل رو به بیعت کننده کان کرد ایند پس ما موز و کرد
 که دست خود را بر دیگران نیز برای بیعت آنحضرت فرمود و بدینست که رسول خدا
 چنین بیعت گرفت پس مردم نیز با امام رضا علیه السلام چنین بیعت کردند و
 خالی یک دست آنحضرت بالای دست ایشان بود و فایده اینست که فرمود و بدینست
 مناسب تر است زیرا که در کیفیت اول دست مردم بالای دست ایشانست و اما
 و این کیفیت بیعت مردان بود و اما از زنان پس غیر صلی الله علیه و آله بعد از
 فتح مکه اول از مردان بیعت میکرد و بعد از آنکه یوسف بن زان رسید بیعت میکند
 ناخبر بودند و آنحضرت دست خود را بر دست ایشان نمیکذاشت بطرف و ای
 طلبید پس دست ایشان گذاشت و در او دست زان دست
 خود را یک دست ایشان گذاشتند و حضرت از ایشان بیعت میکردند تا
 اینکه یوسف به هند ملعون زن ابوسفیان رسید پس حضرت عهد پیمان بر عیفا
 حقه و اعمال صالحه و ترک اعمال فجیح را بگرفت تا اینکه فرمود تا آنکه بیعت
 از آنجا که پانزدهمین بود از این بیعتی که در معرض کرده مکرر زن نیز می آید
 مؤازر ما بیعت برتر کرد و میگری و هر چند بیعتی که تا آنجا که در وقتیکه در مکه بود
 ما او را کردیم و او را نیز از آنجا ظاهر میشود که بیعتی که تا آنجا که در وقتیکه در مکه بود

بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت
 بیعت با امام خدام و اولاد اهل بیت

۱۴۱ بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است
 بیعت محمدی است

بر اصول دین و خروج دین و تا کذب عهد و عهد میثاق و بر و فاکردن بنه ایله
 مبعوض نیز میبندد و مثل بیعت رسول و اینها بر قول بیعتی که محض برای ممانعت بنا
 فرشته بود پس اول و بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد بعد از
 ان اول میباید بگوید یا بعینک علی ان صلواتک فیما نأمرک من فیما نهی و اما فیما بین
 بدین مع اعتدایک یعنی بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر
 و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا
 کوبد بکلیت البتة هکذا یعنی بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر
 و نهی کند شد پس بدلیل الصلوة اشترک او بر ای امام عمر و نقول و نیز راجع است
 و از حدیثی که امام رضا علیه السلام گفت است اینست که بیعتی که قابل فسخ است بلکه از
 جانب مباح بیعت با و نیز واقع شدیم چنانکه روایت شده که حضرت امام حسین
 صلوات الله وسلامه علیه و آله در کربلا مکرر یا ایها الخوفا و خوفا بود که در بیعت
 خود از کربلا در شمار فاشتم هر جا باشد بخو هید بر و بد که بیرون قوم طراطلب کنند پس
 مرا یافتند با احدی کاری نداشتند جمله از شما تا ان ایشان که تا بلان بودند که انبیا
 و اولیاء و علماء و مقدسین و پیشرو و قبا ایشان تا از بی امام ما بیستند و السلام
 علیکم یا ایضا الله بگویند نیز قبول فسخ بیعت کردند و در عهد و عهد معلوم است که اگر
 فسخ نمیشد چگونه امخضرت فرمود و ایشان نیز قبول میکردند و لکن از همین که
 دیگران که قابل ان مقام بلکه مقام شفاعت کبری میبودند قبول نکردند و فسخ بیعت

صفت بیعت
 بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد

این از دست شمس قطره است و مستحق
 این از دست شمس قطره است و مستحق
 این از دست شمس قطره است و مستحق

بیعت

این بیعت است که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد

بیعت با ایشان نکرد معلوم میشود که عهد لازم است فسخ از یک طرف نمیشود بلکه
 باید باقی باشد و از آنکه بیعت با او بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 که عهد با این است زیرا که عهد لازم میبود باطل نمیشود اما اگر عهد بیعتی بود
 انعام و نماندن نیز باطل نمیشود و معلوم است ان سلفین بنو ناسی میخرید باطل نمیشود
 اما از زنده کان کونان غامه بوده اند که معتقد بودند که خلافت خلیفه حق
 با بیعت و حضرت نیز تکلم کرد با ایشان بحج اعتقاد ایشان و الا در زمان امامیه
 خلافت باقر رسول خداست بیعت کرد بشود و اکید است نه با بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا
ضمانت جبریه است در جمیع فرقه بوده که جبریه بمعنی جانی که است
 و از ان است که در رد ظاهر آورده است یا من له یؤخذ بالحق و من یؤخذ به
 یا من له یؤخذ بالحق و من یؤخذ به و در صحاح است جبریه که بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 امی جبریه که بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 و در زود جاهلیت که با بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 منحصر بود بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 ظاهر با ضرر عمومی انجام است بر آنکه بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 فاذکره الاختیار عقدا کان سائعا فی الجاهلیة ایضا پس از فسخ شد و اوست
 با نهم جرت شد که اولن مهاجر مهاجر بود نه بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد
 و انبی بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد

این بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد

این بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد که هر چیزی که امر و نهی میگوید و ممانعت کند در بیعتی که در عهد و عهد میثاق بنا میبندد

بیعت

فردی که اینها را تصدیق بر مولای حقین است که در حق
 یعنی آنجا که اول فریضه است که مولای
 حقین خدای را بشناسد و نورانی که بعد از حق
 ممان بر او هم مولای حقین از برای او پیدا
 شود
 در این
 فریضه
 است که اول
 مولای حقین
 دارد و بعد از آن
 مولای حقین را
 او پیدا شود و بعد از آن
 این است که حقین را
 نوره که در هر حقین است
 که اول مولای حقین خدای را
 فرموده و بعد از آن حقین ممان بقام
 ممان را بر او سلام آمده که لازم باشد
 در این است که هر کس که در حقین است
 سلطان است و او را هر جا که او کرده باشد
 در حقین ممان را بر او سلام کرده که با هر حقین است
 و اینها را حال و هر حقین است که در حقین است
 بعد از آن ظاهر شود که این را مولای حقین
 بوده و در حقین است که در حقین است که حقین
 این فریضه که با هر حقین است که در حقین است
 باشد که بر سبیل حقین است
 ستم و در حقین است

اینها را تصدیق بر مولای حقین است که در حق
 یعنی آنجا که اول فریضه است که مولای
 حقین خدای را بشناسد و نورانی که بعد از حق
 ممان بر او هم مولای حقین از برای او پیدا
 شود
 در این
 فریضه
 است که اول
 مولای حقین
 دارد و بعد از آن
 مولای حقین را
 او پیدا شود و بعد از آن
 این است که حقین را
 نوره که در هر حقین است
 که اول مولای حقین خدای را
 فرموده و بعد از آن حقین ممان بقام
 ممان را بر او سلام آمده که لازم باشد
 در این است که هر کس که در حقین است
 سلطان است و او را هر جا که او کرده باشد
 در حقین ممان را بر او سلام کرده که با هر حقین است
 و اینها را حال و هر حقین است که در حقین است
 بعد از آن ظاهر شود که این را مولای حقین
 بوده و در حقین است که در حقین است که حقین
 این فریضه که با هر حقین است که در حقین است
 باشد که بر سبیل حقین است
 ستم و در حقین است

و از این است که مولای حقین اصلاً ندانند باشد ما بنحضر بگویم که اگر در حقین
 جویزه او شود با هر حقین که هر کس که بر او وارد شود او را خود و با هر شخصی که این
 او است مثل اینکه بنده را از او کرده است بنابر آنکه بحسب شرع غافل او شده
 است مجموع اینها بر این شخص باشد و صیغه با هر حقین که بخوانند این شخص
 ضامن جمیع ذنوبی که بر او وارد میشود و اگر آن شخص میرد آن وقت و این
 میشود و مگر اینکه هر کس باشد که در حقین و از آن باشد که در حقین باشد که
 بضمیمت حقین ایشان را با ایشان میدهد و با مال ضامن هر چه میشود و در حق
 اینکه بعد از این صیغه فارغ شده و با مولای حقین از برای او میسر شود و چون که
 شرط است که مضمون در اصل حر باشد و از او شده باشد و مولای حقین باشد
 نباشد لهذا تصدیق بر مولای حقین شکل شده و اگر چون یکبار این عقده هم در حقین
 و مسلم میشود و هر دو ممان در حقین ممان است که مضمون و کافر را مسلم
 است و قاق کند و بعد از آن از او کند بنابر عادت او و در حقین است که در حقین
 ضامن شرط نیست که بلا وارث نباشد بنابر آنکه مضمون و وارث است و بنیت اگر چه بلا
 وارث نباشد بلکه از او زد و صورتیکه بلا وارث نباشد اما علم تمام میسر
 و چنان است که از او چنان ضمانت نباشد با بنحسب حقین که هر یک ضامن و چنان
 شوند پس هر دو از یکدیگر است و بنحسب حقین از آن اخبار و حکمان اکثر اخبار
 معلوم نیست که این عقده لازم است چنانچه در حقین نظر را بنحسب اصل عقده و اول است

اول استغفار است هم چنانکه بعضی از علماء نیز فرموده اند فکر بعضی از علماء است
 است که کرده اند و در حقین عقیدان بنابر آنکه در احادیث است و فرموده که اول استغفار
 و حال آنکه خود را محقق شایع کرده و بنابر صورت عقده انفا کرده است بل این
 فدیه انفا شده و لکن از قاضی نیت نظر را بنحسب اینان فضا در نیت انفا
 نوشتند و لکن انفا بنابر آنکه مؤدی که کثیرا انبلا به بوده نموده اند و بنابر
 حقین که ضمانت هر چه بر آنست وجودش مثل وجود عطاء است پس علم تمام
 در حقین بر حکام و بنحسب حقین شایع است در حقین با بنابر آنکه ضمانت از یکبار نباشد
 صیغه و این است که در دنیا ضرر فرموده که اول مضمون گوید عاقبت علم از
 مضمون و در حقین حقین و تعقل حقین و بنحسب حقین با بنابر آنکه ماری
 خرد و مقام خارج دفع کنه از من شمنان را و مستحل شوی از من بنایه و اگر بن
 فارم میشود و وارث بنحسب حقین ضامن گوید بقیل و اگر از او چنان باشد
 یکی از ایشان گوید عاقبت علم از انصاری و انصاری و تعقل حقین و عقیل
 و بنحسب حقین و انصاری علم تمام مضمون ماری که ماری که ماری که ماری که
 صحنه از بنان بنحسب حقین و بنحسب حقین و بنحسب حقین و بنحسب حقین و بنحسب حقین
 یکی بقیل و انصاری بقیل در حقین بنحسب حقین نظر بنحسب حقین و بنحسب حقین
 بنابر آنکه چنانکه از بنحسب ظاهر میشود بلکه بنحسب بنحسب حقین کرده است که بنحسب
 اعطای بنحسب علم انصاری است و مضمون لایه و از محقق شایع علم از انصاری که در

اینها را تصدیق بر مولای حقین است که در حق
 یعنی آنجا که اول فریضه است که مولای
 حقین خدای را بشناسد و نورانی که بعد از حق
 ممان بر او هم مولای حقین از برای او پیدا
 شود
 در این
 فریضه
 است که اول
 مولای حقین
 دارد و بعد از آن
 مولای حقین را
 او پیدا شود و بعد از آن
 این است که حقین را
 نوره که در هر حقین است
 که اول مولای حقین خدای را
 فرموده و بعد از آن حقین ممان بقام
 ممان را بر او سلام آمده که لازم باشد
 در این است که هر کس که در حقین است
 سلطان است و او را هر جا که او کرده باشد
 در حقین ممان را بر او سلام کرده که با هر حقین است
 و اینها را حال و هر حقین است که در حقین است
 بعد از آن ظاهر شود که این را مولای حقین
 بوده و در حقین است که در حقین است که حقین
 این فریضه که با هر حقین است که در حقین است
 باشد که بر سبیل حقین است
 ستم و در حقین است

اینها را تصدیق بر مولای حقین است که در حق
 یعنی آنجا که اول فریضه است که مولای
 حقین خدای را بشناسد و نورانی که بعد از حق
 ممان بر او هم مولای حقین از برای او پیدا
 شود
 در این
 فریضه
 است که اول
 مولای حقین
 دارد و بعد از آن
 مولای حقین را
 او پیدا شود و بعد از آن
 این است که حقین را
 نوره که در هر حقین است
 که اول مولای حقین خدای را
 فرموده و بعد از آن حقین ممان بقام
 ممان را بر او سلام آمده که لازم باشد
 در این است که هر کس که در حقین است
 سلطان است و او را هر جا که او کرده باشد
 در حقین ممان را بر او سلام کرده که با هر حقین است
 و اینها را حال و هر حقین است که در حقین است
 بعد از آن ظاهر شود که این را مولای حقین
 بوده و در حقین است که در حقین است که حقین
 این فریضه که با هر حقین است که در حقین است
 باشد که بر سبیل حقین است
 ستم و در حقین است

مستحقان از این است

صیغه حقوت عقلا در ائمه شرطه در عقد لان الوفا مات و یا اینکه هر دو
متعلق با باقیات است نیز نمایند چیزی از برای شرطیت نشود و لکن در بعضی موارد

عقلانیت و عقلانیت متعلق بر جرح و بیعت و ترک حقوق حقوت باشد که گفته
شود که اصل در عقود لزوم است نظیر بیعت و وفای بالعقود و سیره اهل اسلام بر این است
جاری شده که صیغه حقوت واضح نمیکند و اگر احدی منع کند که با کسی بیعت نکند بیعت با او
شده و این که اشتغال از اینکه عقلا در حق بوده است که قابل فایده نیز نبوده است

اینکه هر یک منع و فایده که در تان عقلا عبارت است و هر تقدیر بر عریضت شرطیت بلکه
بفادری غیر از این نیز جایز است اللهم اخبر الخواصنا المؤمنین و ارحمهم بحکمنا ارحم
الذاهین و الحمد لله رب العالمین فرغ از فایده این نیز چیزی که در نظر اهل بصیرت جوین

است هر چه در ساعت چهارم از شب یکشنبه در زنده شد جهاد
الثانی است در شرف السلام خیر خاتم انبیا و حجج الله
بر ما لشریفه صیغه با بنی حاشیه در کاف

جناب خیر الحاج المعیر

ابن زین

طبع شد

در شرطه در عقد لان الوفا مات و یا اینکه هر دو متعلق با باقیات است نیز نمایند چیزی از برای شرطیت نشود و لکن در بعضی موارد عقلانیت و عقلانیت متعلق بر جرح و بیعت و ترک حقوق حقوت باشد که گفته شود که اصل در عقود لزوم است نظیر بیعت و وفای بالعقود و سیره اهل اسلام بر این است جاری شده که صیغه حقوت واضح نمیکند و اگر احدی منع کند که با کسی بیعت نکند بیعت با او شده و این که اشتغال از اینکه عقلا در حق بوده است که قابل فایده نیز نبوده است این که هر یک منع و فایده که در تان عقلا عبارت است و هر تقدیر بر عریضت شرطیت بلکه بفادری غیر از این نیز جایز است اللهم اخبر الخواصنا المؤمنین و ارحمهم بحکمنا ارحم الذاهین و الحمد لله رب العالمین فرغ از فایده این نیز چیزی که در نظر اهل بصیرت جوین است هر چه در ساعت چهارم از شب یکشنبه در زنده شد جهاد الثانی است در شرف السلام خیر خاتم انبیا و حجج الله بر ما لشریفه صیغه با بنی حاشیه در کاف جناب خیر الحاج المعیر ابن زین طبع شد ۱۳

بنا که چون امور معاش بندگان که موجب نظام امور ایشانست بست بر ابقاع و معالفا
و بر ای ایشان معرفت شب عفو و ایفاغان از جمله لوازمات است زیرا که معالفا بندگان
بدون تطبیق قواعد شرع و بیعت و وفای بر عریضت سید المرسلین باطل و بدین وسیله جمیع
عناوین فرای ایشان از روی حقیقت قبول و باطل است و در این جمیع از علمای دینی و فقهائ
شرعی حکام لازمند و نظام معالفاست و کیفیت اجرای صیغه عفو و ایفاغان از جمله در سید
امر بر خواص و عوام و در سنان مختصه و جمع صیغه عفو و ایفاغان از جمله در سنان مختصه و
باب سالی که بود که چنانچه علماء المحققین و زید الفاضل المدقین و لجان الامام تقی
الاکتلام و غیره بیان و الاذ المسبب الا علم الاربع الفقهی که بودند الا علی الفرضی و علی
الله مقام رفیع و خلده مکانه با الشافعی بر تریب انجام داده و در دار السلطنه
بهر بنیای مطبوع خاصه و عا شده بود و این رساله شریفه اگر چه در زمان ایشان
عفو و ایفاغان کافیه و شایسته و جمیع نظام ایفاغان و ایفاغان بود و لکن بعضی وضع از لسان
محل اشکال و بعضی مطالبین مشتمل بر بعضی از احوال بود که با لسان از زینت و بیرون
و در متن و بر تریب و بیرون حسن و غیره در حاله بنا علی هذا جناب علمای العقلا المحققین و افتخار
الفقهی المدقین و رفیع الشرفه الفخریه و مؤید الملایه البیضا قدوة الحجة فی الاسلام
و المسبب لاربع الفقهی الشرفی الحاج المبرز محمد علی بر الحاج المولی احمد البیضا قدوة الحجة
طبعی اقام الله اتمام افادته بنابر خواهش جمیع طالبان بجمیع جوانش و بیعت و بیعت
کتاب سبط الاملاء و از فقه نرات ایشان تحقیقا از نامه و نقدیقان فائده و خواست

جمادی الثانی ۱۲۶۶ھ

اسماء	تالیف	تاریخ	حاصل
الزواجر العناشیہ	۱۲	۶۵	۱۸۰
صواعق الجنان	۱۲	۶۵	۱۸۰
الفاکس فی الحدیث	۱۲	۶۵	۱۸۰

جملہ ۱۸۹

۱۲

۱۵۲

و سائلہ شرفیہ استکباب کر دیدہ بچتہ معلوم نفع این کتاب مستطاب و کثرت متسل
 طلاب بلا مندرہ انتخاب من رسالہ شرفیہ ما انضمام این خواستہ بنفیسہ در اطاعت
 فخر الحاج والمعتبر الجبار الخلیج الہدیہ تفقدہ اللہ تعالیٰ والذی یحی الجبار الخلیج
 زدہ شدہ سکر از دو وقت و تحقیق مطالعہ مطالعہ شرفیہ متن بہرہ از ابنا
 مطبوعہ جویشہ دہقیہ کہ نوشتہ کرد بہ نہای پیش از ظاہر خواہد شدہ مضان
 قول شاعر کہ نزولہ الاول للبحر وقد قیل فیما خبر من الزمان عند الامتحان
 یکرم الرجل اوبہان ولتلف المسغان وعلیہ التکلان وقد صحیح ہذا الذی نسخہ الشرفیہ
 منسنا و طاشیہ العالمان العاملان والفاصلان الکاملان عفرانا نصیحہ الالہیہ
 و نیز باقم الفضل الآداب الاخوان الاکثر کاتبہم الفقیدان الجبار الافرمانہ زید
 والحجاب الجبار المنبر و رضائتہما اللہ تعالیٰ فی طوارق الحدیث

و صلی اللہ علیہ وسلم و الذی الطیب الظاہرین اللہم
 عنان ارحمنا و غفر لوالدیہم فانی الکتاب
 المصنف الطابع والمکاتب
 وعمل الطبع

